

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

صرفی
فارسی قدسی

المکتبۃ الحقیقیہ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۴۹۳

المقولہ المستطیرة

النظر امد العلوم والتجاربها

المؤلف علی اصحابہ کہ کتاب طلب علمہ نایا در بیان فہرست عربیہ مولانا محمد رفیع

قندھار



یطلب من

المکتبۃ القندیہ

محلہ جنتی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۰۴۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِحَمْدِهِ وَنُصَلِّ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ
 اَبَدًا

بدانکه فعل صحیح ثلاثی مجرد همیشه باب شهور آمده است بآقل از فعل
 صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ فَعْلًا آمده است بجهت ضمیمه یَضْرِبُ
 ضَرْبًا نَهْضًا یَضْرِبُ وَضَرْبٌ یَضْرِبُ ضَرْبًا فَذَلِكَ مَضْرُوبٌ لَمْ یَضْرِبْ
 لَمْ یَضْرِبْ لَا یَضْرِبُ لَا یَضْرِبُ لَنْ یَضْرِبَ لَنْ یَضْرِبَ وَالْأَمْرُ مِنْهُ
 اَضْرِبْ یَضْرِبْ یَضْرِبُ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ وَالظَّنُّ مِنْهُ
 ضَرْبٌ وَالْإِلَاقَةُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ وَمَضْرُوبٌ وَضَرْبٌ وَاجْمَعُ مِنْهُمَا مَضَارِبٌ
 وَمَضَارِيبٌ وَافْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ اَضْرَبْ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ ضَرَبْتُ
 وَاجْمَعُ مِنْهُمَا اَضْرَابٌ وَضَرْبٌ ضَرْبٌ وَضَرْبٌ وَضَرْبًا يَوْمَ ضَرَبُوا

اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل با ضمی معلوم سازند حرف
 حرف اول مفتوح را بر فتحه خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتوح دادند و حرف
 را بینی بر فتحه ساختند - تونین مصدر

ببینی و ضمی لغزش بین - مخارج کسره الین

مصدری را حذت کردند لآن التَّوْنِ اَمَّارَةُ الْاِثْمِ وَالْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ اِمَارَةَ الْاِثْمِ
 الْاَتْمُونِ تَرْتِمٌ تَارِضٌ بَاغْتَضِبَ شَدَّ ضَرْبَ ضَى بَاَصَرَ بُوْضَضَتْ
 ضَى بِنَاضَى بِنَ ضَوْبَتَ ضَى بِنَمَاضَى بِنَمَّ ضَرَبَتْ ضَى بِنَمَاضَى بِنَمَّ ضَرَبَتْ
 ضَرَبْنَا لِيضْرِبُ در اصل ضَرْبٌ بُوْدُ ضَرْبٌ فعل ماضی معلوم بود چون
 خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از
 حروف آتین مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند تا قبل آخر را حرکت کسره
 دادند در آخرش اعراب رنی در آوردند تا از ضَرْبٌ گشت لِيضْرِبُ شَدَّ لِيضْرِبُ
 لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بُونَ تَقْضِرُ بَانَ تَقْضِرُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بُونَ
 لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ
 بود لِيضْرِبُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را
 اسم فاعل سازند حرف مضارعت را حذت کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جالف از برای وزن فاعل در آوردند در آخرش تونین ممکن از برای
 علامت سیمیه در آوردند تا از لِيضْرِبُ گشت ضَايِرٌ شَدَّ ضَايِرٌ بَانَ ضَايِرٌ بَانَ هُرُوْدُ
 تشبیه ضَايِرٌ است ضَايِرٌ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را
 تشبیه سازند در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا یاد حالتی
 نصب و جر یافته تا بآن نون که در عوض از حرکت رفع مفرد در آخرش در آوردند تا از
 ضَايِرٌ گشت ضَايِرٌ بَانَ شد در حالت رفع و یا ضَايِرٌ بَانَ شد در حالتی نصب و جر

مصدری را حذت کردند لآن التَّوْنِ اَمَّارَةُ الْاِثْمِ وَالْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ اِمَارَةَ الْاِثْمِ
 الْاَتْمُونِ تَرْتِمٌ تَارِضٌ بَاغْتَضِبَ شَدَّ ضَرْبَ ضَى بَاَصَرَ بُوْضَضَتْ
 ضَى بِنَاضَى بِنَ ضَوْبَتَ ضَى بِنَمَاضَى بِنَمَّ ضَرَبَتْ ضَى بِنَمَاضَى بِنَمَّ ضَرَبَتْ
 ضَرَبْنَا لِيضْرِبُ در اصل ضَرْبٌ بُوْدُ ضَرْبٌ فعل ماضی معلوم بود چون
 خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از
 حروف آتین مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند تا قبل آخر را حرکت کسره
 دادند در آخرش اعراب رنی در آوردند تا از ضَرْبٌ گشت لِيضْرِبُ شَدَّ لِيضْرِبُ
 لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بُونَ تَقْضِرُ بَانَ تَقْضِرُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بُونَ
 لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ
 بود لِيضْرِبُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را
 اسم فاعل سازند حرف مضارعت را حذت کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جالف از برای وزن فاعل در آوردند در آخرش تونین ممکن از برای
 علامت سیمیه در آوردند تا از لِيضْرِبُ گشت ضَايِرٌ شَدَّ ضَايِرٌ بَانَ ضَايِرٌ بَانَ هُرُوْدُ
 تشبیه ضَايِرٌ است ضَايِرٌ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را
 تشبیه سازند در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا یاد حالتی
 نصب و جر یافته تا بآن نون که در عوض از حرکت رفع مفرد در آخرش در آوردند تا از
 ضَايِرٌ گشت ضَايِرٌ بَانَ شد در حالت رفع و یا ضَايِرٌ بَانَ شد در حالتی نصب و جر

مصدری را حذت کردند لآن التَّوْنِ اَمَّارَةُ الْاِثْمِ وَالْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ اِمَارَةَ الْاِثْمِ
 الْاَتْمُونِ تَرْتِمٌ تَارِضٌ بَاغْتَضِبَ شَدَّ ضَرْبَ ضَى بَاَصَرَ بُوْضَضَتْ
 ضَى بِنَاضَى بِنَ ضَوْبَتَ ضَى بِنَمَاضَى بِنَمَّ ضَرَبَتْ ضَى بِنَمَاضَى بِنَمَّ ضَرَبَتْ
 ضَرَبْنَا لِيضْرِبُ در اصل ضَرْبٌ بُوْدُ ضَرْبٌ فعل ماضی معلوم بود چون
 خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از
 حروف آتین مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند تا قبل آخر را حرکت کسره
 دادند در آخرش اعراب رنی در آوردند تا از ضَرْبٌ گشت لِيضْرِبُ شَدَّ لِيضْرِبُ
 لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بُونَ تَقْضِرُ بَانَ تَقْضِرُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بُونَ
 لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ لِيضْرِبُ بَانَ
 بود لِيضْرِبُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را
 اسم فاعل سازند حرف مضارعت را حذت کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جالف از برای وزن فاعل در آوردند در آخرش تونین ممکن از برای
 علامت سیمیه در آوردند تا از لِيضْرِبُ گشت ضَايِرٌ شَدَّ ضَايِرٌ بَانَ ضَايِرٌ بَانَ هُرُوْدُ
 تشبیه ضَايِرٌ است ضَايِرٌ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را
 تشبیه سازند در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا یاد حالتی
 نصب و جر یافته تا بآن نون که در عوض از حرکت رفع مفرد در آخرش در آوردند تا از
 ضَايِرٌ گشت ضَايِرٌ بَانَ شد در حالت رفع و یا ضَايِرٌ بَانَ شد در حالتی نصب و جر

ضار بون ضار بین هر دو جمع مذکر سالم ضار ب است ضار ب ام واحد مذکر بود
 چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع مذکر سالم سازند در آخرش واو از برائے علامت
 جمع مذکر سالم در حالت نفع دیا یا در حالتی نصب و خبر یا کسره ما قبل و لون مغنوه عوض
 از حرکت رفی مفرد در آخرش در آوردند تا از ضار ب گشت ضار بون شد در حالت
 رنح و یا ضار بین شد در حالتی نصب و خبر یا بته در اصل ضار ب بود ضار ب
 اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنث سازند در
 آخرش تائی متحرکه منونه از برائے علامت تانیث در آوردند حرفن که ما قبل از تائی
 تانیث بود آن را مبینی بر فتح ساختند تا از ضار ب گشت ضار بته شد ضار بتان
 ضار بتین هر دو تشبیه ضار بته است ضار بته اسم واحد مؤنث بود چنانچه
 که اسم واحد مؤنث را تشبیه سازند در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
 در حالت رنح الف ضار بتان شد در حالت رنح و یا ضار بتین شد در حالتی
 نصب و خبر ضار بتان جمع مؤنث سالم ضار بته است ضار بته اسم واحد
 مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف
 و تائی متحرکه منونه از برائے علامت جمع مؤنث سالم در آوردند حرفن که ما قبل از الف
 بود آن را حرکت فتح دادند تا از ضار بته گشت ضار بتان شد بعد اجتماع
 علامتی تانیث از یکجس هم آمد تائی اولی را حذف کردند تائی لاد علامت و علامت
 لا تحذف و لا تبدل و لا تغیر تا از ضار بتان گشت ضار بتان شد ضار بتان جمع مؤنث

هر دو مصغران ضارب و ضاربیه است ضارب و ضاربیه هر دو اسمی کثیران بودند
 چون خواستند که اسمی کثیران را اسمی مصغران سازند حرکت اول را حرکت ضممه دادند ثانی القابل
 حرکت نمود آن را با و مفتوحه بدل کردند سیوم جایا از برائے علامت تصغیر در
 آورده حرکت که ما بعد از ای تصغیر بود آن را بر سر خود با گذاشتند از ضارب و
 ضاربیت گشتند ضارب و ضاربیه شدند مجموعہ ہذا ضارب ضاربینا ضاربین
 ضاربان ضاربین ضاربیت ضاربیتان ضاربیتین ضاربیتات ضاربیت ضارب
 ضارب ضواب ضوابی و ضوابیہ ضارب در اصل ضارب بود ضارب فعل ماضی معلوم
 بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مجهول سازند حرکت اول را حرکت ضممه
 دادند قابل آخر را حرکت کسره دادند تا از ضارب گشت ضارب شد ضارب ضاربیا
 ضاربوا ضاربیت ضاربیتا ضاربین ضاربیت ضاربیتما ضاربیت ضاربیتما
 ضاربیتین ضاربیت ضاربیتینا ضاربیت در اصل یضرب بود یضرب فعل
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند
 حرکت اول را حرکت ضممه دادند قابل آخر را حرکت فتح دادند تا از یضرب گشت
 یضرب شد یضرب یضربان یضربون یضرب یضربان یضربین
 یضرب یضربان یضربون یضربین یضربان یضربین یضرب
 یضرب ماضی در اصل یضرب بود یضرب فعل مضارع مجهول
 بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرکت مضارعت

ر خذن کردن غرض او سیم مستوی با سکن ناکلمه در او شد در آوردند ما قبل آخر حرکت
 ضمیر داند و متبع خوانند تا که از دو واو پیدا شود در آخرش تنوین ممکن از برائے علامت
 تنوین آوردند تا از مضرب گشت مضروب شد۔ مضروب مضرب میان
 مضروبین مضربون مضربین مضربه مضربین مضربین مضربین
 مضرببات مضاربت مضاربت مضاربت من مضربان الی مضربان
 ناکلمه میباشد مضاربت جمع تکیه مضروب و مضروب است
 مضروب و مضربه هر دو کی و همان بود چون خوانند که اسی و همان جمع تکبیر
 سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند سیم با
 العن از برائے علامت جمع تکبیر آوردند حرف که مابعد از العن جمع تکبیر بود آن
 را حرکت کسره دادند تا و تنوین را حذف کردند از جهت فدیت و منع صرف تا از
 مضروب و مضروب گشته مضاربتی ب شده و او ساکن ما قبلش
 کسور آن و او را بیا بل کردند تا از مضاربت گشت مضاربتی شده۔
 مضرب و مضرب هر دو مضربان مضروب و مضربه است
 مضرب و مضربه هر دو اسی کبران بودند چون خوانند که اسی کبران اسی
 مضربان سازند حرف اول را حرکت ضمیر دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند سیم با
 برائے علامت تصغیر آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند
 تا از مضروب و مضربه گشته مضرب و مضربه شده و او

ساکن ما قبش کسوا آن داؤرا بیابیل کردند از مضایرتب و مضیوتب

گشتند مضیوتب و مضیوتب شدند بیت

ان ذکم لما ولای امرای نهی نیز بیخ حوت جازم نعل مضایع بیدغا

ان یضرب ان تضرب ان اضرب ان تضرب در اصل یضرب تضرب اضرب

تضرب بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از

داده مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رنی مفروضند تا از یضرب تضرب

اضرب تضرب گشتند ان یضرب ان تضرب ان تضرب ان

تضرب شدند ان یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب

ان تضرب یا در اصل یضرب یا یضرب یا تضرب یا تضرب یا تضرب

تضرب یا بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر تشنیه با در هر دو وجه مذکور عالم

در داده مؤنث مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفروضند تا از

یضرب یا یضرب یا تضرب یا تضرب یا تضرب یا تضرب یا تضرب

یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا تضرب

ان یضرب ان تضرب در اصل یضرب ان تضرب ان تضرب بودند چون ان شرطیه

تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند و آخر ایشان چیزی نگردد

زیرا که این فون عوض از حرکت نمی مغز نیست بلکه ضمیر ناعا است و ضمیر لای محذ
 و لای تغییر و لای تبیل پس تا از یضربن نظربن گشتند ان یضربن ان
 نظربن شدند مجموعہ ہذا ان یضرب ان یضربا ان یضربوا ان نظربن
 ان نظربا ان یضربن ان نظرب ان نظربا ان نظربوا ان
 نظربن ان نظربا ان نظربن ان اصرب ان نظرب و مجهول
 قیاس بر معلوم است چون ان یضرب ان یضربا ان یضربوا ان
 نظرب ان نظربا ان یضربن ان نظرب ان نظربا ان نظربوا ان
 نظربن ان نظربا ان نظربن ان اصرب ان نظرب کم نظرب کم نظرب
 کم نظرب کم نظرب کم نظرب در اصل یضرب نظرب اصرب نظرب
 بودند چون کم جازمہ حمدیہ معلومہ در اول الخ مجموعہ ہذا کم یضرب کم نظربا
 کم نظربوا کم نظرب کم نظربا کم نظربن کم نظرب کم نظربا کم نظربوا
 کم نظربن کم نظربا کم نظربن کم اصرب کم نظرب مجهول علی
 ہذا القیاس کم نظرب کم نظربا کم نظربوا کم نظرب کم نظربا کم
 نظربن الخ کم نظرب کم نظرب کم نظرب کم نظرب در اصل یضرب
 نظرب اصرب نظرب بودند چون کم ای استغراقیہ جارحہ معلومہ الخ مجموعہ ہذا کم
 نظرب کم نظربا کم نظربوا کم نظرب کم نظربا کم نظربن الخ مجهول
 قیاس کن چو کم ای استغراقیہ جازمہ مجهولہ الخ مجموعہ ہذا کم نظرب کم نظربا کم

لَا يُضْرِبُ لَا يُضْرِبَانِ لَا يُضْرِبُونَ لَا تُضْرِبُ لَا تُضْرِبَانِ لَا تُضْرِبِينَ لَا تُضْرِبُونَ
 لَا تُضْرِبِينَ لَا تُضْرِبُونَ لَا تُضْرِبِينَ لَا تُضْرِبِينَ لَا تُضْرِبُونَ لَا تُضْرِبُونَ
 لَا تُضْرِبُونَ در اصل يُضْرِبُ يُضْرِبَانِ يُضْرِبُونَ تُضْرِبُ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ
 تُضْرِبُ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ تُضْرِبِينَ تُضْرِبِينَ تُضْرِبُونَ تُضْرِبُونَ
 تُضْرِبُونَ بودند چون لام نانی معلومه را قول ایشان را آوردند آخر ایشان چیزی
 نکردند زیرا که این لام عامل لفظی نیست بلکه عامل معنوی است معنای منفی
 را مثبت میسازند چون لَا يَزَالُ و معنای مثبت را منفی میسازند نحو
 لَا يُضْرِبُ تا از يُضْرِبُ يُضْرِبَانِ الی آخره گشتند لَا يُضْرِبُ لَا يُضْرِبَانِ
 شدند مجهول تیناس کن بریت

أَنْ و لَنْ پس کمی اِذَنْ این چارون معتبر نصب قبل کنند این حمد دائم اتصفا
 أَنْ يُضْرِبُ أَنْ تُضْرِبَ أَنْ أَضْرِبَ أَنْ تُضْرِبَ در اصل يُضْرِبُ تُضْرِبُ
 أَضْرِبُ تُضْرِبُ بودند چون أَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان در آوردند
 آخر ایشان را نصب کردند و عا، مة النصب در آخر مفردات صحیح اللام بغیر از واحده
 مؤنث مخاطبه ظهور نتجات شدند تا از يُضْرِبُ تُضْرِبُ أَضْرِبُ تُضْرِبُ
 گشتند أَنْ يُضْرِبَ أَنْ تُضْرِبَ أَنْ أَضْرِبَ أَنْ تُضْرِبَ شدند أَنْ
 يُضْرِبَ أَنْ يُضْرِبُوا أَنْ تُضْرِبَا أَنْ تُضْرِبُوا أَنْ تُضْرِبُوا در اصل
 يُضْرِبَانِ يُضْرِبُونَ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ تُضْرِبِينَ تُضْرِبُونَ بودند چون

أَنْ ناصبه مصدر معلومه در اول ایشان در آردند آخر ایشان را نصب کردند و
 علامه نصب در آخر تنبیه ما و در هر دو جمع مذکر سالم و در واحد مؤنث محلی طبع
 سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفرد شدند حملاً للنواصب علی الجوازم لأن الجرم
 فیها لا تعال کالجرمی الا سمار تا از یضری یان یضری یون تَضری یان تَضری یون
 تَضری یون تَضری یان گشتند اَنْ یضری یا اَنْ یضری یوا اَنْ تَضری یا اَنْ
 تَضری یوا اَنْ تَضری یی اَنْ تَضری یا شدند اَنْ یضری ین اَنْ تَضری ین در
 اصل یضری ین تَضری ین بودند چون اَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان
 در آردند آخر ایشان را چیزی نکردند زیرا که این نون عوض از حرکت رنی مفرد
 نیست بلکه ضمیر فاعل است الضمیر لا یحذف تا از یضری ین تَضری ین گشتند
 اَنْ یضری ین اَنْ تَضری ین شدند مجموعه هذا اَنْ یضری ب اَنْ یضری یا اَنْ یضری یوا
 اَنْ تَضری ب اَنْ تَضری یا اَنْ یضری ین اَنْ تَضری ب اَنْ تَضری یا اَنْ تَضری یوا
 اَنْ تَضری یی اَنْ تَضری یا اَنْ تَضری ین اَنْ اَضری ب اَنْ تَضری ب مجهول
 علی هذا القیاس نحو اَنْ یضری ب اَنْ یضری یا اَنْ یضری یوا اَنْ یضری ب
 لَنْ تَضری ب لَنْ اَضری ب لَنْ تَضری ب در اصل یضری ب تَضری ب اَضری ب
 تَضری ب بودند چون لَنْ تاکیدیه ناصبه معلومه در اول ایشان در آردند اَنْ
 مجهول نیز کسی یضری ب کی تَضری ب کی اَضری ب کی تَضری ب در اصل یضری ب
 تَضری ب اَضری ب تَضری ب بودند چون کسی سببیه ناصبه معلومه اَنْ معلوم و مجهول

در در نظر سهوی که در بین این افعال در در نظر سهوی که در بین این افعال

تس اذن یضرب اذن تَضْرِبُ اذن اَضْرِبُ اذن تَضْرِبُ در اصل
 یَضْرِبُ تَضْرِبُ اَضْرِبُ تَضْرِبُ بوند چو اذن وقتیه جوابیه نامیه معلومه الخ
 بموه هذا اذن یضرب اذن یضرب یا اذن یضرب یا اذن یضرب اذن
 تَضْرِبُ یا اذن یضرب بین الخ اَضْرِبُ در اصل تَضْرِبُ بود تَضْرِبُ فعل
 مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر
 حاضر سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن مانده چون
 ابتدا با ساکن متحد بود پس نظر کردند سومین عین کلمه که عین کلمه او مکسور
 بود پس همزه وصلی مکسوره در ادش در آوردند آخرش اوقف کردند علامته الوقف
 در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از واحد مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند تا
 از تَضْرِبُ گشت اَضْرِبُ شد اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا در اصل
 تَضْرِبُ یا اَضْرِبُ بوند تَضْرِبُ بوند تَضْرِبُ یا اَضْرِبُ بوند تا که علامت استقبال
 بود آن را حذف کردند ثانی ساکن مانده الخ در اول ایشان در آوردند آخر ایشان
 را اوقف کردند علامته الوقف در آخر ثمنیه ۱۱ و در جمع مذکر سالم در واحد مؤنث
 مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند تا از تَضْرِبُ یا اَضْرِبُ بوند
 تَضْرِبُ بوند یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا اَضْرِبُ یا
 اَضْرِبُ بوند در اصل تَضْرِبُ بوند بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن
 مانده الخ آخرش چیزی نکرند زیرا که این نون عوض از حرکت رفعی مفرد میت بلکه نصیر

فاعل است الضمیر لا یجوز انما از نَصْرِ بِنِ گشت اِضْرِبُ بِنِ شد مجموعاً هذا می باشد
 اِضْرِبْ اِضْرِبْ یا اِضْرِبْ یَا اِضْرِبْ یَا اِضْرِبْ بِنِ اِضْرِبْ بِنِ در اصل
 اِضْرِبْ بود چون نون تأکید ثقلیه با او متصل شد بجهت التقار ساکنین شد
 در میان با و نون مدغمه علی غیر حده چون التقار الساکنین علی غیر حده در کلام
 عرب جائز بود بار حرکت فتحه دادند از جهت تخفیف و نون تأکید ثقلیه را نیز
 حرکت فتحه دادند تا از اِضْرِبْ گشت اِضْرِبْ شد اِضْرِبْ یا اِضْرِبْ یا
 بود چون نون تأکید ثقلیه با او متصل شد بجهت التقار ساکنین شد میان نون
 نون مدغمه علی حده چون التقار ساکنین علی حده در کلام عرب جائز بود از برای برهات
 خود باقی گذاشتند نون تأکید ثقلیه را حرکت کسره دادند تا اِضْرِبْ یا گشت اِضْرِبْ یا
 شد اِضْرِبْ بِنِ در اصل اِضْرِبْ یَا بود چون نون تأکید ثقلیه با او متصل شد بجهت
 التقار ساکنین شد میان واو و نون مدغمه علی حده چون التقار ساکنین علی
 حده در کلام عرب جائز بود و او را حذف کردند از جهت ثقل ضمّه ما قبل برهات و باقی
 گذاشتند تا دلالت کند بر حذفیت او و نون تأکید ثقلیه را حرکت فتحه دادند تا از
 اِضْرِبْ یَا گشت اِضْرِبْ بِنِ شد اِضْرِبْ بِنِ در اصل اِضْرِبْ بی بود چون نون
 تأکید ثقلیه با او متصل شد بعد التقار ساکنین شد میان با و نون مدغمه علی حده چون
 التقار ساکنین علی حده در کلام عرب جائز بود یا را حذف کردند از جهت
 ثقل و کسره ما قبل برهات خود باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذفیت

چه چو که واقع شد بجا می نونی ۱۲
 چه چو که واقع شد بجا می نونی ۱۲

یا دهن تاکید ثقیله را حرکت فتحه دادند تا از اِضْرِبِی گشت اِضْرِبِی شد
 اِضْرِبِی بَانَ قَسِ اِضْرِبِی مَنَاتِ در اصل اِضْرِبِی بِنِ بود چون نون تاکید ثقیله با او
 متصل شد بوجه اجتماع ثلث نونات ش چون اجتماع ثلث نونات در کلام
 عرب متکره پیدا شدند لاجرم الف مفاصل در میان ایشان در آوردند تا اجتماع
 ثلث نونات نشود و نون تاکید ثقیله را حرکت کسره دادند تا از اِضْرِبِی بِنِ گشت
 اِضْرِبِی مَنَاتِ شد مجموعہ بِنِ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بَانَ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بَانَ اِضْرِبِی بَانَ
 اِضْرِبِی بِنِ در اصل اِضْرِبِی بِنِ بود چون نون تاکید خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء
 ساکنین شد میان با دهن خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در
 کلام عرب جائز نبود بار حرکت فتحه دادند تا از اِضْرِبِی بِنِ گشت اِضْرِبِی بِنِ شد اِضْرِبِی بِنِ
 در اصل اِضْرِبِی بِنِ بود چون نون تاکید خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء ساکنین شد میان
 داؤ و نون خفیفه علی غیر حده چنان التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب
 جائز نبود و او را حذف کردند ضمہ ما قبل ابر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند
 بر خفیت داؤ و تا از اِضْرِبِی بِنِ گشت اِضْرِبِی بِنِ شد اِضْرِبِی بِنِ در اصل اِضْرِبِی بِنِ بود چون نون
 تاکید خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء ساکنین شد میان با دهن نون تاکید خفیفه علی
 غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نبود یا را حذف
 کردند و کسره ما قبل را بر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند بر خفیت یا تا از
 اِضْرِبِی بِنِ گشت اِضْرِبِی بِنِ شد مجموعہ بِنِ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بِنِ اِضْرِبِی بِنِ

صحت اگر در این شبیه بجای نون شمشیر باشد بهشت چون آنگونه حکم کرده اند

را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرفت مضارعت را حذف کردند بوجهی او میم
 مفقومه در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند و در آخرش
 تنوین نمکن از برائے علامه اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
مَضْرُوبٌ شَدَّ مَضْرِيَّانَ مَضْرِيَّيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِيَّيْنِ است مَضْرُوبٌ اِکْم
 واحد بود چون خواستن که اِکْم واحد را تشبیه سازند در آخرش الف از برای
 علامت تشبیه در حالت رفع الِکْم مَضْرِيَّانِ شد در حالت نفع و یا مَضْرُوبَيْنِ شد
 در حالتی نصب و جر مَضْرُوبٌ جمع تکسیر مَضْرِيَّيْنِ است مَضْرُوبٌ اِکْم واحد بود
 چون خواستن که اِکْم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول بر حالت خودبانی گذاشتند
 ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکسیر آهه در حرف که
 مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را بر کسر خود با گذاشتند تنوین را حذف کردند از جهت منع
 صرف تا از مَضْرُوبٌ گشت مَضْرُوبٌ شَدَّ مَضْرِيَّيْنِ تصغیر مَضْرِيَّيْنِ است
مَضْرُوبٌ اِکْم واحد کبیر بود چون خواستن که اِکْم واحد کبیر را اِکْم واحد مصغر سازند
 حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا یا از برای
 علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بر کسر خود با گذاشتند
 تا از مَضْرُوبٌ گشت مَضْرُوبٌ شَدَّ مَضْرِيَّيْنِ مَضْرِيَّانِ مَضْرِيَّيْنِ مَضْرُوبٌ
مَضْرُوبٌ اِکْم اَلَمْ مَضْرُوبٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرفت مضارعت را
 حذف کردند بوجهی او میم مکسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت

تصغیر خواهد بود مسلم خواهد بود پس مسامی تصغیر بحد در اول جای آوردن در تصغیر ثانی جای یا زمان زوده شدن از کسر خواهد بود

فخود اندر آفرش تنوین نمکن از برای علامه اسمبیدور آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ شَدَّ مَضْرِبٌ یا مَضْرِبٌ بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ است
 به مَضْرِبٌ اسم واحد بود المَضْرِبُ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بقوه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این
 جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَضْرِبٌ
 گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ تصغیر مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد تکمیل بود
المَضْرِبُ شد مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ یا مَضْرِبٌ بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ مَضْرِبَةٌ
 نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند بعضی از اسم کسره
 در اولش نه آوردند ثالث در ابیح را حرکت فتح دادند آفرش تائی متحرکه از برای
 علامه الکوسلی و تنوین نمکن از برای علامت اسمبیدور آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ يَكْتُبُ شد مَضْرِبٌ يَتَانِ مَضْرِبٌ يَتَانِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ
 است مَضْرِبٌ يَكْتُبُ اسم واحد المَضْرِبُ يَتَانِ شد در حالت دفع و یا مَضْرِبٌ يَتَانِ
 شد حالتی نصب و مَضْرِبٌ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ يَكْتُبُ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بقوه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد
 از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا در وحدت را و تنوین نمکن

در هر دو اسم کسره در اولش نه آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
 مَضْرِبٌ شَدَّ مَضْرِبٌ یا مَضْرِبٌ بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ است
 به مَضْرِبٌ اسم واحد بود المَضْرِبُ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بقوه بدل کردند
 ثانی ماکن را حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف
 که مابعد از این جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند
 از جهت منع صرف تا از مَضْرِبٌ گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ تصغیر مَضْرِبٌ است
 مَضْرِبٌ اسم واحد تکمیل بود المَضْرِبُ مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ یا مَضْرِبٌ بَيْنَ
 مَضْرِبَيْنِ مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ مَضْرِبَةٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف
 مضارعت اخذ کردند بعضی از اسم کسره در اولش نه آوردند ثالث در ابیح را
 حرکت فتح دادند آفرش تائی متحرکه از برای علامه الکوسلی و تنوین نمکن از
 برای علامت اسمبیدور آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَضْرِبٌ يَكْتُبُ
 شد مَضْرِبٌ يَتَانِ مَضْرِبٌ يَتَانِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ يَكْتُبُ
 اسم واحد المَضْرِبُ يَتَانِ شد در حالت دفع و یا مَضْرِبٌ يَتَانِ شد حالتی
 نصب و مَضْرِبٌ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ يَكْتُبُ اسم واحد بود چون
 خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بقوه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد
 از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا در وحدت را و تنوین نمکن

حذف کردند از جهت ضدیت و منع مرن تا از مضی که گشت مضارب
 شد مضارب که تیس است مجموعۀ مضارب که مضارب بتان مضارب تین مضارب
 مضارب که مضارب اب ایضا از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حذف کردند به عوض او میم کسره با سکون فاکلمه در او نش در آوردند ثالث را
 حرکت فتحه دادند چهارم جا الف از برای علامه کبری و تنوین ممکن از
 برای علامت اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مضارب
 شد مضارب ابان مضارب اب این هر دو تنبیه مضارب است مضارب ام واحد بود
 مضارب ابان شد در حالت رفع و یا مضارب این شد در حالتی نصب هر مضارب یک
 جمع تکبیر مضارب است مضارب ام واحد بود چون خواستند که ام واحد را جمع تکبیر
 سازند کسوه میم را بفتح بدل کردند تا بی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای
 علامت جمع تکبیر در آوردند حرف که ما بعد از الف جمع تکبیر بود آن حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف فصاحه نقاش لا یعتبر به مضارب
 بوجه الف ساکن یا قبلش مکسور آن الف را بیابیل کردند تا از بعد نقاش گشت
 مضارب یک شد مضارب یک تیس است مجموعۀ این است مضارب ابان
 مضارب ابان مضارب یک مضارب ام لقصص مضارب از فعل مضارع معلوم
 بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند پس بجزه مصحح تنفیذیه در او نش در آوردند قبل
 آخر حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن مخدر در آوردند تا از فعل مضارع معلوم
 از جهت علامت تنوین قول خدا ای مفرض از جهت منع حرف

در ال کبری سالف از یاد مخرج است ۱۲

که در الف مخدر مثل مضارب علامت تنوین

گشت اَضْرِبْ شَدَّ اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ بَيْنِ هِرْدِ تَشْنِيَةِ اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم
 واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر را تثنیه سازند و آخرش الف از برای علامت
 تثنیه در حالت رفع اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ شَدَّ در حالت رفع دیا اَضْرِبْ بَيْنِ شَدَّ در حالتی نصب و جر
اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ هِرْدِ و جمع مذکر سالم اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود اَضْرِبْ
اَضْرِبْ بَيْنِ شَدَّ در حالت رفع دیا اَضْرِبْ بَيْنِ شَدَّ در حالتی نصب و جر اَضْرِبْ جمع کسیر
اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر را جمع کسیر سازند
 حرف اول را بر حالتی که باقی که گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند و سوم جالف از برای
 علامت جمع کسیر آوردند حرف که مابعد از الف جمع کسیر بود آن حرکت کسره دادند ثمین مقدر
 که در آنجا شد بود در اینجا نیز مقدر کردند از جهت منع صرف تا از اَضْرِبْ گشت اَضْرِبْ
شَدَّ اَضْرِبْ تصغیر اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد کتبر بود چون خواستند که کم واحد
 کسبوا کم واحد مصغر سازند حرف اول را حرکت ضمّه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند
 سوم جای از برای علامت تصغیر آوردند حرف که مابعد از پای تصغیر بود آن حرکت کسره
 دادند ثمین مقدر را ظاهر ساختند زیرا که علت تقدیر عینیت او زائل شد تا از اَضْرِبْ
 گشت اَضْرِبْ شَدَّ اَضْرِبْ اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ
اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر
 ما اسْم واحد مؤنث سازند همزه تفضیلیه احذف کردند ثانی ساکن را حرکت ضمّه دادند
 با ساکن بین کسره بار الفتحه بدل کردند و در آخرش الف مقصوره از برای علامت تانیث در

که وزن این است و آن نیز شصت باشد زیرا که قابل تا بنا باشد چون اربع الیه و پس بعینت اربعه الف و کسره

آوردند تا از اضرب گشت ضوی تا نشصه بیان ضوی بیین هر دو تشبیه ضوی است
 ضوی کی اکم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را تشبیه سازند در
 آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع الی بوده التقاء ساکنین شد پس
 دو الفین در حالت رفع و میان الف و یاد در حالتی نصب جر الف اولی را بیای
 مفتوحه بدل کردند تا از ضوی کی گشت ضوی بیان شد در حالت رفع و یا ضوی بیان شد
 در حالتی نصب جر ضوی بیانات جمع مؤنث سالم ضوی کی است ضوی کی اکم واحد بود چون
 خواستند که اسم واحد را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف نامی متحرکه منون از
 برای علامت جمع مؤنث سالم آوردند بعد التقاء ساکنین شد پس دو الفین
 الف اولی را بیای مفتوحه بدل کردند تا از ضوی کی گشت ضوی بیانات شد ضوی جمع کسره
 ضوی کی است ضوی کی اکم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکبیر سازند
 حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نهم دادند نهمه بار انجمه بدل
 کردند الف مقصوره را حذف کردند تا از ضوی کی گشت ضوی بیان شد ضوی بیان تصغیر
 ضوی کی است ضوی کی اکم واحد مکبیر بود چون خواستند که اسم واحد مکبیر را اکم واحد مصغر
 سازند ثانی ساکن را حرکت نهمه دادند سوم بیای تصغیر به در آوردند بانی بر حال خود
 گذاشتند تا از ضوی کی گشت ضوی بیان شد ضوی بیان ضوی بیان ضوی بیان ضوی بیان ضوی بیان
 ضوی بیان باب دوم از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلَ يَفْعُلُ فَعْلًا آمده است همچون
 لَقَوْا يَلْقَوْنَ لِقَاءً وَنَصَرُوا يَنْصُرُونَ نَصْرًا فَلَمَّا نَصَرُوا لِقَاءَ الْمُنَافِقِينَ إِذْ حَسَبُوا أَنَّهُم مُّقْرَّبُونَ

مد دادند

عوضه بیاناتی با بار که در وسط کلمه بود یعنی احوالی بدل کردند

جاءنی ضوی کی است ضوی کی اکم واحد مکبیر بود چون خواستند که اسم واحد مکبیر را اکم واحد مصغر سازند

لَمْ يَنْصُرْ لَا يَنْصُرُ لَا يَنْصُرُونَ يَنْصُرُونَ يَنْصُرُوا وَلَا يَنْصُرُونَ لَا يَنْصُرُونَ
 لِيَنْصُرُوا الْفَيْءَ عَنْهُ لَا لِيَنْصُرُوا لِيَنْصُرُوا وَالظُّرُفُ مِنْهُ مَنْصُورٌ وَالْآلَةُ
 مِنْهُ مَنْصُورٌ وَمَنْصُورَةٌ وَمَنْصُورٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَنْصُورٌ وَمَنْصُورٌ وَ
 أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أُنْصِرُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ لُصْرِي وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَنْصِرُ وَأُنْصِرُ

بدان که در مضارع معلوم و امر حاضر و ظن مخالفت دارد تا قبل باب سوم از فعل صحیح
 ثلاثی مجرد در وزن ^{بجمله} فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلًا آمده است همچون عَلِمَ يَعْلَمُ عَلِيمًا فَهَوُ
 عَالِمٌ وَعَلِيمٌ يَعْلَمُ عَلِمًا فَذَلِكَ مَعْلُومٌ لَمْ يَعْلَمْ كَمْ يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ
 لَنْ يَعْلَمَ لَنْ يَعْلَمَ وَالْإِسْمَاءُ عَلِمٌ لِيَعْلَمَ لِيَعْلَمَ وَالْفَيْءُ عَنْهُ لَا تَعْلَمُ
 لَا تَعْلَمُ وَالظُّرُفُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَمَعْلَمَةٌ وَمَعْلَمٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَعَالِمٌ وَمَعَالِمٌ وَأَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَعْلَمُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ
 عَلَمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَعْلَامٌ وَعَلَمٌ بِأَنِّيكَ دَرَضِي مَعْلُومٌ وَمَضَارِعُ مَعْلُومٌ وَظَنُّ

مخالفت بوجود است باب چهارم از فعل صحیح ثلاثی مجرد در وزن فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلًا
 آمده است همچون صَنَعَ يَصْنَعُ صَنِيعًا فَهَوُ صَانِعٌ وَمَنْعٌ يَمْنَعُ مَنَاعًا فَذَلِكَ مَمْنُوعٌ لَمْ يَمْنَعْ
 لَمْ يَمْنَعْ لَا يَمْنَعُ لَا يَمْنَعُ لَنْ يَمْنَعَ لَنْ يَمْنَعَ وَالْإِسْمَاءُ صَنَعَ يَصْنَعُ صَنِيعٌ أَوْ الْفَيْءُ
 عَنْهُ لَا تَصْنَعُ لَا تَصْنَعُ وَالظُّرُفُ مِنْهُ مَمْنَعٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَمْنَعٌ وَمَمْنَعَةٌ وَ
 مَمْنَعٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَمْنَعٌ وَمَمْنَعٌ وَأَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَمْنَعُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ مَمْنَعِي
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَمَانِعٌ وَمَمْنَعٌ بِأَنِّيكَ دَرَضِي مَمْنَعٌ وَظَنُّ مَمْنَعٌ فَذَلِكَ مَمْنَعٌ بِأَنِّيكَ دَرَضِي مَمْنَعٌ

اصوبی مضارع در توضیح همین است

صحیح ثلاثی مجرد بر وزن **فَعَلَ فَعْلًا** آمده است همچون **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسِبًا**
فَعَوَّحَ حَاسِبٌ و **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا** اذ **الْحَسْبُ** لم **يَحْسِبْ** لم **يَحْسِبْ**
لَا يَحْسِبُ **لَا يَحْسِبُ** لَنْ **يَحْسِبُ** لَنْ **يَحْسِبُ** و الامر **أَحْسِبْ** **يَحْسِبْ**
يَحْسِبُ و النهي عنه **لَا تَحْسِبْ** **لَا تَحْسِبْ** و الظرف منه **فَحْسِبٌ** و الآلة
 منه **مَحْسِبٌ** و **مَحْسَبَةٌ** **مَحْسَابٌ** و الجمع منهما **مَحْسِبَاتٌ** و **مَحْسَبَاتٌ** و **مَحْسِبَاتٌ** و **مَحْسَبَاتٌ**
 معلوم مخالفت میباشد **باب** **سَمِعَ** از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن **فَعَلَ فَعْلًا**
فَعَلَّ آمده است همچون **سَمِعَ سَمِعًا** **سَمِعَ سَمِعًا** **سَمِعَ سَمِعًا** **سَمِعَ سَمِعًا**
لَنْ يَسْمَعُ و الامر **اسْمَعْ** **اسْمَعْ** و النهي عنه **لَا تَسْمَعُ** و الظرف
 منه **مَسْمَعٌ** و الجمع منه **مَسْمَاعَاتٌ** و **مَسْمَاعَاتٌ** و **مَسْمَاعَاتٌ** و **مَسْمَاعَاتٌ**
 معلوم مصدر بود از حرف اول و ثالث منفرد بر نحو خود باقی گذاشند ثانی ساکن را
 حرکت ضممه دادند تنوین مصدری را حذف کردند ایمان التنوین اماره الاکم التثنية شد
سَمِعْتُ سَمِعًا **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا**
سَمِعْتُ سَمِعًا **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا**
سَمِعْتُ سَمِعًا **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا**
سَمِعْتُ سَمِعًا **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا** **سَمِعْتُ سَمِعًا**
 یک حرف از حرف آئین مفهومی با سکون فاکلمه در اولش را آوردند با قبل آخر حرکت ضممه

و حرف ثالث را یعنی برکتی سازند

دادند در آخرش اعراب نمی در آوردند تا از شرف گشت یَشُونَ شد یَشُونَ بِرَفْعٍ
 یَشُونَ تَشْرُفٌ تَشْرُفٌ فَانْ يَشْرُفُونَ الْخَشْرُفُ در اصل یَشْرُفُونَ بود
 یَشْرُفُونَ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشبهه
 سازند حرف مضارعت را حذف کردند تا بی ساکن را حرکت فتح دادند ضممه
 را را یکسره بدل کردند چهارم جای از برای وزن فعل در آوردند و در آخرش تون
 تمکن از برای علامت استمیر را افزودند تا از یَشْرُفُونَ گشت شَرِيفٌ شد
 شَرِيفٌ شَرِيفَانٍ شَرِيفَيْنِ شَرِيفُونَ شَرِيفَيْنِ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٍ
 شَرِيفَتَيْنِ شَرِيفَاتٍ اَشْرَافٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَةٌ مِنْ
 شَرِيفَةٍ اِلَى شَرِيفَاتٍ حالات ثلثه قیاس است اَشْرَافٌ جمع تکسیر شَرِيفٌ
 است شَرِيفٌ اسم واحد که بود چون خواستند که واحد را جمع تکسیر سازند همزه مفتوحه
 باسکن فاکه در اولش را آوردند کسره را را الفتحه بدل کردند تا از شَرِيفٌ گشت
 اَشْرَافٌ شد بعد یا ساکن را قبلش مفتوحه آن یار را با الف بدل کردند تا از اَشْرَافٌ
 گشت اَشْرَافٌ شد مُشْرِفٌ جمع تکسیر شَرِيفٌ است -
 شَرِيفٌ اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول حرکت
 ضممه را از بی ثانی را حرکت فتح دادند یا بی ساکنه را نیز حرکت فتح دادند چهارم جا الف را برای
 علامت جمع تکسیر را آوردند تا تون حذف کردند از جهت ضدیت منع حرف تا از شَرِيفٌ
 گشت شَرِيفٌ شد بعد قلب مکانی کردند میا یا و یا را بجای فای بردند فَا

را بجای ی یا از شقی یاف گشت شرفای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زانما ان
 یار اجهزه بدل کردند تا از شرفای گشت شقی فاء شد شقی کذا مع مکسیر شریعت است
 مکسیر کذا اسم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع نکسیر سازند حرف اول
 را بر حالت خود باقی گذاشتند کسره ثانی را به فتح بدل کردند سوم جا الف از برای علامت جمع
 نکسیر سازند حرف که ما بعد از الف جمع نکسیر بود آن حرکت کسره حائمه تا وقت راحضت کردند از جهت
 ضدیت و تمیزین تمکن راحضت کردند از جهت منع صرفت تا از
 شقی یاف گشت شرفای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زانما ان یار اجهزه بدل کردند تا اد
 شرفای گشت شرفای شد شرفای شد شرفای شد هر دو صغران شرفای و شرفای گشت شرفای و شرفای
 هر دو ای کبریا بودند چون استند که ای کبریا ای صغر سازند حرف اول حرکت ضم را انداختن را
 حرکت فتح دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند حرف که بعد از برای تصغیر
 بود آن حرکت کسره دادند تا از شقی یاف و شرفای گشتند شقی یاف و شقی یاف شد
 بعد از حرف ان یکسین هم آمدند اول ساکن ثانی منحرک اول را در ثانی ادغام کردند
 تا از شرفای و شرفای گشتند شقی یاف و شقی یاف شد باقی بر باب نصی
 نصی یاف ای قیاس است تکرار بکار نیست بلکه فعل صحیح ثانی مزید نیه در اول باب
 مشهور آمده است باب اول از فعل صحیح ثانی مزید نیه باب افعال است
 بر وزن افعال یفعل افعالا آمده است همچون اکرتم یکرتم اکرما افعول
 اکرتم و اکرتم یکرتم اکرما اذک اکرتم لم یکرتم لم یکرتم
 برای کردن

لَا يَكْرُمُ لَا يَكْرُمُ لَنْ يَكْرُمَ لَنْ يَكْرُمَ يَكْرُمُ يَكْرُمُ الْا مَرْمَنه الْكْرُمُ
 وَالنَّيْ عِنْدَ لَا يَكْرُمُ لَا تَكْرُمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَكْرُمٌ مَكْرُمًا الْكْرُمُ وَرَاسِلُ الْكْرُمَا
 بُوْدِ الْكْرُمَا اِسْمٌ مَصْدَرٌ بُوْدِ اَهْ حَرْفٌ اَوَّلُ رَا حَرْكُ نَحْوِ دَا وَنَدَا لَفٌ وَتَنْوِينٌ مَصْدَرِي وَرَا
 حَذْفٌ كَرَدْنَا اِذَا رَا مَآ كَشَتَا الْكْرُمُ شَدَّ الْكْرُمُ الْكْرُمَا الْكْرُمُوَا الْكْرُمَتَا الْكْرُمَتَا
 الْكْرُمُنَ الْكْرُمَتَا الْكْرُمَةً الْكْرُمَتُهُمَا الْكْرُمَتَا الْكْرُمَتَيْنِ الْكْرُمَتَا كَرَمْنَا
 يَكْرِمُ دَرِ اِصْلٍ الْكْرُمُ بُوْدِ اَكْرَمَ فِعْلٌ مَاضِي مَعْلُومٌ بُوْدِ اَنْهَ يَكْرُمُ حَرْفٌ اِزْ حُرُوفِ
 اَتَيْنِ مَضْمُومَةٍ وَرَاوَلِشْ دَرِ اَوْرَدْنَا مَاقِبْلَ اَخْرَا حَرْكُ كَسْرُهُ وَادْنَدُ دَرِ اَخْرَشْ
 اِعْرَابُ رَفْعِي دَرِ اَوْرَدْنَا اِذَا اَكْرَمَ كَشَتَا يَكْرِمُ شَدَّ يَكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ
 تَاكْرِمُ تَاكْرِمَانِ يَاكْرِمُونَ تَاكْرِمَانِ تَاكْرِمُونَ تَاكْرِمِينَ تَاكْرِمَانِ تَاكْرِمُونَ
 اَكْرِمُ تَاكْرِمُ بَعْدَهُ اِجْتِمَاعُ هَمْزَيْنِ شَدَّ وَرَاوَلِ شَكْلٌ وَاحِدَانِ جِنْسِيْنِ ثَقِيلٌ بُوْدِ
 هَمْزَةٌ ثَانِي حَذْفٌ كَرَدْنَا دَرِ بَاقِي صِيغَةٍ هَا نِيْزَ حَذْفٌ كَرَدْنَا وَرَاوَلِشْ اَلْبَابُ تَا اِزْ
 يَاكْرِمُ يَاكْرِمَانِ اِلَى اَخْرَهْ كَشَتَا يَكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ تَكْرِمُ تَكْرِمَانِ
 تَكْرِمُونَ تَكْرِمَانِ تَكْرِمُونَ تَكْرِمِينَ تَكْرِمَانِ تَكْرِمُونَ اَكْرِمُ مَكْرِمُ
 شَدَّ مَكْرِمُ دَرِ اِصْلٍ يَكْرِمُ بُوْدِ يَكْرِمُ فِعْلٌ مَضَارِعٌ مَعْلُومٌ بُوْدِ اَنْهَ حَرْفٌ مَضَارِعٌ
 رَا حَذْفٌ كَرَدْنَا بِعَوَضِ اَوْسَمِ مَضْمُومَةٍ وَرَاوَلِشْ دَرِ اَوْرَدْنَا دَرِ اَخْرَشْ تَنْوِينٌ
 نَمَكُنُ اِزْ بَرَاكَةِ عِلَامَتِ اِسْمِيَّةٍ وَرَاوْرَدْنَا اِذَا يَكْرِمُ كَشَتَا مَكْرِمُ شَدَّ
 مَكْرِمُ مَكْرِمَانِ مَكْرِمُونَ مَكْرِمَتَا مَكْرِمَتَانِ مَكْرِمَاتٌ مَالَاتٌ لَّا بَرَجِدُ

قیاس است اَکْرِمٌ در اصل اَکْرَمٌ بود اَکْرَمٌ فعل ماضی معلوم بود آه حرف
 اول را حرکت ضممه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا اَکْرَمٌ گشت اَکْرِمٌ
 شد اَکْرِمٌ اَکْرِمًا اَکْرَمُوا اَکْرَمٌ در اصل یَکْرِمٌ بود یَکْرِمٌ فعل مضارع معلوم بود آن
 حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا اَکْرِمٌ گشت
 یَکْرِمٌ شد یَکْرِمٌ یَکْرِمَانِ یَکْرِمُونَ اَکْرَمٌ در اصل یَکْرِمٌ بود یَکْرِمٌ فعل مضارع
 مجهول بود آن حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش دو
 آوردند آخرش نویسیگان از برای علامت اسمیه در آورده تا اَکْرِمٌ گشت اَکْرَمٌ شد
 اَکْرَمٌ اَکْرَمَانِ اَکْرَمُونَ اَکْرَمٌ اَکْرَمَانِ اَکْرَمُونَ اَکْرَمٌ در اصل اَکْرَمٌ بود چون خوانند
 که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر سازند و در گذشته بسوی اصل که صلش تا اَکْرِمٌ بود
 تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند چون احتیاج بهزه
 وصله نماند آخرش را وقف کردند آن اَکْرِمٌ شد اَکْرِمًا اَکْرَمُوا اَکْرِمٌ اَکْرِمًا در اصل اَکْرِمَانِ
 اَکْرِمُونَ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ بود و در گذشته بسوی صلش که اصل ایشان تا اَکْرِمَانِ
 تا اَکْرِمُونَ تا اَکْرِمَانِ تا اَکْرِمُونَ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند اَکْرِمًا
 اَکْرِمُوا اَکْرِمٌ اَکْرِمًا اَکْرِمُونَ در اصل اَکْرِمُونَ بود در گذشته بسوی صلش که اصل
 تا اَکْرِمُونَ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند اَکْرِمَانَ اَکْرِمُونَ شد
 اَکْرِمٌ اَکْرِمًا اَکْرِمُوا اَکْرِمٌ اَکْرِمًا اَکْرِمُونَ در اصل اَکْرِمُونَ بود چون

فعل ماضی معلوم بود انحراف یک حرف از حروف استین مضمومه در اولش در آوردند
ما قبل آخر از حرکت کسره دادند و در آخرش اعراب رفعی در آوردند تا از گتتم
گشت بیکتتم شد بیکتتم بیکتتم مایان بیکتتم مایان بیکتتم مایان بیکتتم مایان بیکتتم مایان
در اصل بیکتتم بود بیکتتم فعل مضارع معلوم بود آه حرف مضارعت را آمد
کردند به عوض او میم مضمومه در اولش در آوردند انحراف بیکتتم شد مجموعه بیکتتم
میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان
گتتم بود گتتم فعل ماضی معلوم بود انحراف اول را حرکت ضمه دادند
آخر از حرکت کسره دادند تا از گتتم گشت گتتم شد گتتم گتتم
گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان
خواستند انحراف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر را
حرکت فتحه دادند تا از بیکتتم گشت بیکتتم شد بیکتتم بیکتتم مایان بیکتتم مایان
مکتتم در اصل بیکتتم بود بیکتتم فعل مضارع مجهول بود انحراف مکتتم شد
مجموعه بیکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان میکتتم مایان
اصل بیکتتم بود بیکتتم فعل مضارع مخاطب معلوم بود انحراف تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند حاجت بهمزه وصلی نماند
آخرش راوقف کردند انحراف بیکتتم شد الی آخره قیاس کند مجسومه بیکتتم
گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان گتتم مایان

فرق ندارد که مَن کَثَرَتِ مَانَ کَثَرَتِ مَن کَثَرَتِ مَانَ کَثَرَتِ مَن مَنَانِ
 کَثَرَتِ مَن کَثَرَتِ مَن کَثَرَتِ مَن مَنَانِ مَن مَنَانِ مَن مَنَانِ مَن مَنَانِ
 ثانی مزید فیہ بروزن فاعِلُ یُفَاعِلُ مُفَاعَلَتًا آمه است همچون خَلَبَ
 یُضَارِبُ یَضَارِبُ بَتًّا فَهُوَ مُضَارِبٌ وَ صُورِبٌ یُضَارِبُ
 یُضَارِبُ تَأْذِکَ مُضَارِبٌ أَمْ یُضَارِبُ أَمْ یُضَارِبُ
 لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارِبُ کُنْ یُضَارِبُ کُنْ یُضَارِبُ لَیُضَارِبُ
 لَیُضَارِبُ أَلَا یُضَارِبُ وَالذَّهَبُ عِنْدَهُ لَا تَضَارِبُ لَا تَضَارِبُ
 وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ ضَارِبٌ وَرَأْسٌ مُضَارِبَةٌ
 بُوَدَّ الْهَيْمُ وَتَاوَمُوْنِ مَصْدَرِي رَا حَذَفَ کَرْدَنَدَا اَز مُضَارِبَتَا گشت مَنَانِ
 شَد ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا بُوَدَّ ضَارِبَتٌ ضَارِبَتًا ضَارِبَتَانِ الْهَيْمُ اب
 اذ رُوئے اَعْلَالُ بَر بَابِ مَا سَبَقَ قِيَاسُ سِتِّ الْاِمَا ضِي مَجْهُولٌ ضَرِبَتْ
 وَرَأْسٌ ضَارِبَةٌ بُوَدَّ ضَارِبٌ فَعِلٌ ضَارِبٌ مَعْلُومٌ بُوَدَّ چُونِ خَوَاسْتَنَدَ
 کَر فَعِلٌ مَاضِي مَعْلُومٌ رَا فَعِلٌ مَاضِي مَجْهُولٌ سَا زَنَدَ حَرْفِ اَوَّلِ وَا
 حَرْفِ صَمْتِ وَا دَنَدَ مَاقْبَلِ آخِرِ حَرْفِ حَرْفِ کَسْرٍ وَا دَنَدَ بَعْدَهُ الْهَيْمُ سَا کُنْ قَبْلِشِ
 مَعْلُومٌ اَنْ الْهَيْمُ رَا بُوَدَّ بَدَلِ کَرْدَنَدَا اَز ضَارِبَتَا گشت مَنَانِ شَد
 شَد ضَرِبَتْ صُورِبًا صُورِبَتًا بُوَدَّ اَنْ بَابِ چَهَارَمِ اَز فَعْلٍ صَحِيحٍ ثَلَاثِي مَزِيْدِيه
 بَرْدَنِ اِنْ فَعْلٌ يَنْفَعِلُ اِنْ تَعَاكُورًا آمه است چُونِ اِجْتَمَعَ بِجَمْعٍ

اِحْتِمَاعًا نَهْوَ مُجْتَمِعٍ وَ اُجْتَمِعَ يَجْتَمِعُ اِحْتِمَاعًا فَذَلِكَ مَجْتَمِعٌ لَمْ
 يَجْتَمِعْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ لَنْ يَجْتَمِعَ لَنْ يَجْتَمِعَ
 لِیَجْتَمِعَ لِیَجْتَمِعَ الْاَمْرُ مِنْهُ اِجْتَمِعَ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَجْتَمِعُ لَا تَجْتَمِعُ
 وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ اِجْتَمَعَ وَرَأْسُ اِحْتِمَاعًا بُوَدِ اِحْتِمَاعًا
 اسم مصدر بود الی کسرتا را بقوم بدل کردند الف و تونین مصدر بر احد ف
 کردند تا از اِحْتِمَاعًا گشت اِحْتِمَاعٌ شَدَّ اِحْتِمَاعٌ اِحْتِمَاعًا اِحْتَمَعُوا اِجْتَمِعُوا
 در اصل اِحْتِمَاعٌ بُوَدِ اِحْتِمَاعٌ فعل ماضی معلوم بود الی همزه ماضی را حذف
 کردند پس یک حرف از حروف اَتَيْنَ مفتوحه در اولش در آورند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب الی اِحْتِمَاعٌ شَدَّ اِحْتِمَاعٌ
 یَجْتَمِعَانِ یَجْتَمِعُونَ الی مُجْتَمِعٌ در اصل یَجْتَمِعُ بود الی حرف مضار
 را حذف کردند به عوض او نیم مضوم در اولش در آورند در آخرش
 تونین ممکن از برای علامت اسمیه در آورند تا از یَجْتَمِعُ گشت مُجْتَمِعٌ
 شَدَّ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ مُجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَانِ
 مُجْتَمِعَاتٌ اِحْتِمَاعٌ در اصل اِحْتِمَاعٌ بود اِحْتَمِعَ فعل ماضی بود الی حرف
 اول و ثالث را حرکت ضممه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از اِحْتِمَاعٌ
 گشت اِحْتِمَاعٌ شَدَّ اِحْتِمَاعٌ اِحْتَمِعُوا اِحْتَمِعُوا اِحْتَمِعُوا اِحْتَمِعُوا
 اول را حرکت ضممه دادند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ

تَكْرَمًا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
 ضمه را را بفتح بدل کردند و بنویسند مصدری را حذف کردند تا از تَكْرَمًا گشت
 تَكْرَمٌ شد تَكْرَمٌ تَكْرَمًا تَكْرَمُوا تَكْرَمْتُمْ تَكْرَمْتُمْ تَكْرَمْتُمْ تَكْرَمْتُمْ
 در اصل تَكْرَمٌ بود تَكْرَمٌ فعل ماضی معلوم بود الهمزة یک حرف از حروف اَنْتِنِ
 مفتوحه در اولش در آوردند و در آخرش اعراب رفعی آوردند تا از تَكْرَمٌ
 گشت تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ
 تَكْرَمٌ فعل مضارع معلوم بود الهمزة حرف مضارعت را حذف کردند بحوض او
 میم مضمومه در اولش در آوردند فتحه ماقبل آخر را به کسره بدل کردند در آخرش تنوین
 تکر از برای علامت اهمیت در آوردند تا از تَكْرَمٌ گشت تَكْرَمٌ شد
 تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ
 تَكْرَمٌ در اصل تَكْرَمٌ بود تَكْرَمٌ فعل ماضی معلوم بود آه حرف اول و ثانی
 را حرکت ضمه دادند ماقبل آخر را حرکت کسره دادند تا از تَكْرَمٌ گشت تَكْرَمٌ شد
 تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ
 بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند حرف اول را
 حرکت ضمه دادند باقی بر حال خود گذاشتند تا از تَكْرَمٌ گشت تَكْرَمٌ شد تَكْرَمٌ
 تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ تَكْرَمٌ
 فعل مضارع مجهول بود الهمزة حرف مضارعت را حذف کردند بحوض او میم مضمومه در اولش

در آوردند و آخرش را تنوین از متکثرم شد متکثرم متکثرم ان متکثرمون
متکثرمة متکثرمتان متکثرما متکثرتم در اصل تنکثرم بود تنکثرتم فعل
مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را در
سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا بی متحرک ماند حاجت
بهمزه ضعیف ماند آخرش را وقف کردند از تنکثرم شد دیگر فرق ندارد مجموعہ ^{بهمزه} تنکثرم تنکثرما
تنکثرمة متکثرمی تنکثرمان تنکثرمن نون ثقیله و ضعیفه نیز همراه طرف فرق ندارند
باب ششم از فعل صحیح ثلاثی مزیدیه که بر وزن تفاعل یفعل تفاعلاً آمده
است بچون تضارب یضارب تضارباً فهو متضارب وتضویرب
یضارب تضارباً فذلک متضارب لم یضارب لم یضارب لیبضارب
لا یضارب کن یضارب کن یضارب لیبضارب لیضارب الامریه
تضارب والنهی عنہ لا تضارب لا تضارب والظرات منه متضارب
متضاربان این باب یفعل قیاس است لامضی مجهول
تضویرب در اصل تضارب بود تضارب فعل ماضی معلوم بود
حرف اول ژبانی را حرکت نهمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبلش مضموم آن الف را با او بدل کردند تا از
تضارب گشت تضویرب شد تضویرب تضویرباً تضویربوا باب ستم از فعل
صحیح ثلاثی مزیدیه بر وزن انفعَل ینفعَل انفعلاً آمده است بچون

اَنْصَرَتْ يَنْصُرَتْ اِنْصَارًا اَنَا فَعُو مُنْصِرَةٌ وَاَنْصِرَتْ يَنْصُرَتْ
 اِنْصَارًا اَنَا اَنْصُرُكَ مُنْصَرًا لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يَنْصُرْ لَا يَنْصُرُ
 لَا يَنْصُرُ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَيَنْصُرَنَّ لَيَنْصُرَنَّ
 الا صر منه الصر و النهى عند لا تنصرت لا تنصرت والظرف
 منه منصرت منصرتان باب شتم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیہ بروزن
 اَفْعَلُ لِيَفْعَلُ اِفْعَالًا اَمَهُ اسْتَمْجُونِ اِحْمَرَّ اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 اِحْمَرًا وَاِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ
 لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَيَحْمُرَنَّ لَيَحْمُرَنَّ لَيَحْمُرَنَّ
 اِحْمَرًا اِحْمَرًا وَاِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 وَاِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند کسر و میم را
 بفتح کردند الف و نون مصدری را حذف کردند تا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 شد اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 اِحْمَرًا تا بعد در اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 از یک جنس بهم آمدند سرد و متحرک و این چنین تقیل بود حرکت اولی را از حرکت
 بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردند در باقی صیغها

چیزی نکرند از جهت فوت شدن شرط ادغام و توحک ثانی تا از آنکه زجر
 از حُرُودِ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ تا گشتند اِحْمَرَّ اِحْمَرَّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ تا شدند
 مجموعه هذا اِحْمَرَّ اِحْمَرَّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ
 اِحْمَرَّتْ ثَمَّ اِحْمَرَّتْ ثَمَّ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ ثَمَّ اِحْمَرَّتْ اِحْمَرَّتْ
 اِحْمَرَّتْ نَ اِحْمَرَّتْ در اصل اِحْمَرَّ بود اِحْمَرَّ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را انحرور کردند بسوی اصلش که اصلش اِحْمَرَّ بود بهره ماضی
 را حذف کردند یک حرف از حروف ائین مفتوحه در او اش در آوروند تا قبل
 انحرور حرکت کسره دادند در آخرش اعراب فعلی در آوروند تا از اِحْمَرَّ گشت
 اِحْمَرُّ شد اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین تبدیل بود
 حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی
 ادغام کردند بغیر از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 تحرک ثانی تا از اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ
 که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازد در کردند بسوی اصلش که اصلش

بسوئی اصلش که اصلش میخورد و حرف اول را حرکت نموده داوند ما قبل
 آخر حرکت فتحه دادند تا از میخورد گشت میخورد شد میخورد میخورد میخورد
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود
 حرکت اولی را انداختند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول و ثانی ادغام
 کردند بجز از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 تحرک ثانی تا از میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد
 شدند میخورد در اصل میخورد بود میخورد فعل مضارع مجهول بود آنچه رد کردند
 بسوئی اصلش که اصلش میخورد بود حرف مضارع را حذف کردند و عوض
 اویم مضمومه در اولش در آوردند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت
 اسمیه در آوردند تا از میخورد گشت میخورد شد بعده دو حرف از یک جنس
 بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود حرکت اولی را انداختند میخورد شد
 میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد
 ان میخورد در اصل میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد
 معلومه در اول ایشان در آوردند آخر ایشان را جزم کردند آنچه بعده
 التقاء الساکنین شد میان دو درائی اولی که ساکن شده بود از جهت ادغام
 رئی ثانی از جهت جزم پس بعضی صرفیان رئی ثانی را حرکت کسره میدهند
 لان الساکن اذا تحرك محرک بالکسره و بعضی صرفیان رئی ثانی را فتحه از جهت

تخفيف بعض صرفين بافک ادغام ميخوانند از جهت فوت شدن شرط
 ادغام تا از *حَمْزٌ حَمْزٌ حَمْزٌ حَمْزٌ حَمْزٌ* گشتند *ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ* شدند
 تشبيه با مجموع فرق ندارند مجموعه *ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ* و *ان حَمْزٌ*
ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ مجهول علی هذا القياس *ان حَمْزٌ*
ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ و *ان حَمْزٌ* و اصل *حَمْزٌ حَمْزٌ حَمْزٌ*
 فعل مضارع مخاطب معلوم بود پيرن خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم
 را امر حاضر سازند که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن ماند
 چون ابتدا ساکن محال بود پس همزه ولی کسوره در اولش در آوردند آخرش را
 وقف کردند تا بعده التقاء الساکنين شد میان دورا ای اولی از جهت ادغام
 رأی ثانی از جهت وقف *ان حَمْزٌ* گشت *ان حَمْزٌ* تشبيه با غیره قیاس است
 لهذا انکر شد مجموعه *ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ* و *ان حَمْزٌ* *ان حَمْزٌ*
ان حَمْزٌ و اصل *ان حَمْزٌ* بود چون نون تا کید ثقیله با او متصل شد پس همان شد
 ما از *ان حَمْزٌ* گشت *ان حَمْزٌ* تشبيه با غیره قیاس کن مجموعه *ان حَمْزٌ*
ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ و حقیقه نیز قیاس کن
ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ ان حَمْزٌ است باب هم فعل
 صحیح غائی مزید بر وزن *انفعال یفعلان* *افعیلا* آمده است چون *انحتم*

يَحْمَدُ أَحْمَدًا أَيْ أَنَّهُ مَحْمَدٌ وَأَحْمَدُ يَحْمَدُ أَحْمَدًا أَيْ أَنَّهُ أَحْمَدُ وَأَفْدَاكَ مَحْمَدًا
لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ
لَنْ يَحْمَدَ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ
عَنْ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَحْمَدٌ مَحْمَدًا أَنْ
أَحْمَدُ رِأْسُ أَحْمَدٍ أَوْ أَبُو أَحْمَدٍ أَوْ أَسْمُ مَصْدَرٌ لَوْ دُونَ نَوَاسْتِدْكَ
أَسْمُ مَصْدَرٍ أَيْ مَضِيٌّ مَعْلُومٌ سَازِنْدِ كَسْرُهُ مِيمٌ رَافِعَةٌ بَدَلُ كَرْدِ الْفَاءِ
تَوْنِ مَصْدَرِيٍّ رَافِعٌ كَرْدِنْدَانِ أَحْمَدٍ أَوْ كَسْتِ أَحْمَدٍ شَبِيحُهُ يَأْمَكُنْ
بِاقْبَلِشِ مَفْتُوحِ أَنْ يَأْرَابَهُ الْفَاءُ بَدَلُ كَرْدِنْدَانِ أَحْمَدٍ رَافِعٌ كَسْتِ أَحْمَدٍ رَافِعٌ
أَحْمَدُ رَافِعٌ أَحْمَدُ رَافِعٌ أَحْمَدُ رَافِعٌ أَحْمَدُ رَافِعٌ أَحْمَدُ رَافِعٌ أَحْمَدُ رَافِعٌ
دَهْمٌ مِنْ فِعْلِ صَحَّحِ ثَلَاثِيٍّ مَرِيدِيَّةٍ بِرُوزِنِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ
أَمَدٌ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ
اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ
لَمْ يَسْتَفْعَلِ لَا يَسْتَفْعَلُ لَا يَسْتَفْعَلُ لَنْ يَسْتَفْعَلَ لَيَسْتَفْعَلُ لَيَسْتَفْعَلُ
لَيَسْتَفْعَلُ الْأَمْرُ مِنْهُ اسْتَفْعَلِ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَسْتَفْعَلُ لَا يَسْتَفْعَلُ
وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَسْتَفْعَلٌ مَسْتَفْعَلٌ مَسْتَفْعَلٌ مَسْتَفْعَلٌ مَسْتَفْعَلٌ مَسْتَفْعَلٌ
بَابُ يَزِدُ دَهْمٌ مِنْ فِعْلِ صَحَّحِ ثَلَاثِيٍّ مَرِيدِيَّةٍ كَبُرُوزِنِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ
اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ اسْتَفْعَلِ

مَا جَلَوْزُ مُجَلَّوَزٌ إِجْلَوَا سِرًا فَذَلِكَ مَجْلَوْنَا لَمْ يَجْلُوزْ لَمْ يَجْلُوزْ لَا يَجْلُوزُ
 لَا يَجْلُوزُ لَنْ يَجْلُوزَ كُنْ يَجْلُوزُ لِيَجْلُوزَ لِيَجْلُوزَ كَمَا مَرَّ مِنْهُ إِجْلَوْنَا
 وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَجْلُوزْنَا لَا تَجْلُوزْنَا وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَجْلَوْنَا مَجْلَوْنَا إِنْ
 بَابِ دَوَا زِدْمٍ مِنْ أَفْعَلَ صَحَّحَ ثَلَاثِي فَرِيدِيهِ بِرُوزِنِ انْفَعَوْلٌ يَفْعَعُولٌ
 إِفْعِيَالًا آمَدَهُ اسْتَبْجُونِ اعْشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ اعْشَيْشَابَا
 فَهُوَ مَعْشَوْ شَبَّ وَأَعْشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ اعْشَيْشَابَا فَذَلِكَ مَعْشَوْ شَبَّ
 لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ
 لَنْ يَعْشَوْ شَبَّ لَنْ يَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ
 الْأَمْرُ مِنْهُ إِعْشَوْ شَبَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْشَوْ شَبَّ لَا
 تَعْشَوْ شَبَّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْشَوْ شَبَّ مَعْشَوْ شَبَّ إِنْ عَشَيْشَابَا
 دِرَاصِلُ إِعْشَوْ شَابَا بُو دَا وَسَا كُنْ مَا قَبْلُشْ كَسُورَانِ مَا وَرَا سَا بَدَلِ
 كَرْدَنْدَا ازْ إِعْشَوْ شَابَا كَشْتِ إِعْشَيْشَابَا شَدَّ إِعْشَوْ شَبَّ وَرَاصِلُ إِعْشَيْشَابَا
 بُو دَا عَشَيْشَابَا اسْمُ مَصْدَرٍ بُو دُجُونِ خَوَاسْتَنْدُ كِهَ اسْمُ مَصْدَرٍ رَافِعٌ مَا هِيَ
 مَعْلُومٌ سَا زَنْدَرُ كَرْدَنْدُ بِسُومِي اَصْلُشْ كِهَ اَصْلُشْ إِعْشَوْ شَابَا بُو دَا كَسْرُهُ شَيْنِ رَا
 نَقْعُهُ بَدَلِ كَرْدَنْدَا لَفِ وَتَنْوِينِ مَصْدَرِي رَا حَذْفِ كَرْدَنْدَا ازْ إِعْشَوْ شَابَا
 كَشْتِ إِعْشَوْ شَبَّ شَدَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ
 بَدَلُكَ فَعْلٌ صَحَّحَ رَبَاعِيٍّ مَجْرُودٍ بِرَبِّكَ بَابِ مَشْهُورٍ آمَدَهُ اسْتَبْرُوزِنِ فَعْلًا يَفْعَعُولُ

بَابِ دَوَا زِدْمٍ

تَعَلَّلَ وَفِعْلًا لَا آدَهَ اسْتَمْجُونِ دَخَرَ بِدَخْرٍ دَخْرًا وَدَخْرًا
 فَهُوَ مَدَّ دَخْرًا وَدَخْرًا بِدَخْرٍ دَخْرًا وَدَخْرًا جَاذًا كَمَدَّ نَجْرًا
 كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا
 يَدَّ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا
 لَا دَخْرًا دَخْرًا الظرف منه مَدَّ دَخْرًا جَانِ دَخْرًا در اصل
 دَخْرًا جَا بُوَدُ دَخْرًا جَا اسْمُ مَصْدَرٍ بُوَدُ الْكُسْرُ وَالْأَلْفُ بِفَتْحٍ بَدَلُ كَرُونِ الْفَاءِ
 تَنْوِينِ مَصْدَرِي رَاخِذٌ كَرُونِ تَا از دَخْرًا جَا كَشْتٌ دَخْرًا شَدَّ دَخْرًا
 دَخْرًا جَا دَخْرًا جَتٌ دَخْرًا جَتًا دَخْرًا جَتًا الْإِخْرَاجُ مِنْ بَابِ الزَّرْوَةِ أَعْلَالُ
 بِرَبَابِ تَفْعِيلٍ قِيَاسٌ سِتٌّ بَدَلًا لِفِعْلِ صَحِيحٍ رِبَاعِيٍّ مُرِيدِيَّةٍ بِرَبَابِ مَشْهُورٍ
 آدَهَ اسْتَمْجُونِ بَابِ أَوَّلِ زَنْجِيٍّ رِبَاعِيٍّ مُرِيدِيَّةٍ بِرُونَ تَفَعَّلًا
 يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلًا آدَهَ اسْتَمْجُونِ تَدَّ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا تَدَّ دَخْرًا
 فَهُوَ مَدَّ دَخْرًا قَدْ دَخْرًا يَدَّ دَخْرًا تَدَّ دَخْرًا فَذَلِكَ مَدَّ دَخْرًا
 كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا --- كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا
 كَمْ يَدَّ دَخْرًا كَمْ يَدَّ دَخْرًا لِيَدَّ دَخْرًا لِيَدَّ دَخْرًا الْإِمْرُ مِنْهُ
 تَدَّ دَخْرًا وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدَّ دَخْرًا تَدَّ دَخْرًا وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 مَدَّ دَخْرًا مَدَّ دَخْرًا جَانِ تَدَّ دَخْرًا در اصل تَدَّ دَخْرًا جَا بُوَدُ الْكُسْرُ رَاخِذٌ
 بَدَلُ كَرُونِ --- وَتَنْوِينِ مَصْدَرِي رَاخِذٌ كَرُونِ تَا از تَدَّ دَخْرًا جَا كَشْتٌ

تَفَعَّلًا

تَدْرُجُ شَدَّتْ حَوْرٌ قَدَّ حَرَجَانْدٌ حَرَجُوا الخ بر باب فاعل قیاس ست
 باب دوم از فعل صحیح باعی مزیدیه که بر وزن اَفْعَلَلُ یَفْعِلِلُ اِغْفَلَلَا
 آمده است همچون اَحْرَجَمَ یَحْرَجُ اِحْرَجَمَا فَهَوَّجَا مَجْمُومٌ وَاَحْرَجَمَ
 مَجْمُومٌ اِحْرَجَمَا مَا فَذَاکَ مَجْمُومٌ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ
 لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ
 والنهی عنه لَا یَحْرَجُ لَا یَحْرَجُ وَالظرف منه مَجْمُومٌ وَاَحْرَجَمَ مَجْمُومٌ

این باب بر استفعال از روی اعلال قیاس ست باب دوم از فعل صحیح باعی مزیدیه
 بر وزن اَفْعَلَلُ یَفْعِلِلُ اِغْفَلَلَا آمده است همچون اِشْعَرَ یَشْعُرُ اِشْعَرَا
 فَهَوَّ شَعْرًا وَاَشْعَرَ یَشْعُرُ اِشْعَرَا اِشْعَرَا اِشْعَرَا اِشْعَرَا لَمْ
 یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 الامر منه اِشْعَرَ اِشْعَرَ والنهی عنه لَا یَشْعُرُ لَا یَشْعُرُ
 لَا یَشْعُرُ لَا یَشْعُرُ وَالظرف منه مَشْعَرًا مَشْعَرًا
 اَشْعَرَهُ اصل اَشْعَرَ اِشْعَرَ اِشْعَرَ اسم مصدر بود از کسر شین را
 بنحی بدل کردن الف و ثوبین مصدری را حذف کردند تا از اَشْعَرَ اِشْعَرَ
 گشت اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ
 اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ اَشْعَرَ

در صورتی که از این باب سخن

اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ تَمَا اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ تَا
 بعده در اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی را نقل کردند
 قبل دادند بعد اول تا کن ثانی متحرک اول و ثانی او غام کردند و در باقی
 صینها چیزی نکردند از جهت فوت شدن شرط او غام و متحرک ثانی تا از
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ تا شدند مجموعها می باشد اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ تَمَا اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 بقشر در اصل اَشْعَرَاتٍ بود اَشْعَرَاتٍ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند و کردند بسوی اصلش
 اصلش اَشْعَرَاتٍ بود و بقره ماضی را حذف کردند پس یک حرف از حروف
 آتین مضموم در اولش در آوردند و قبل از حرکت کسر دادند آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از اَشْعَرَاتٍ گشت اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ اَشْعَرَاتٍ
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود و حرکت اولی

راقبل کردن با قبل راوند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را و زمانی بود عام
 کردن بعد از جمع مونت از جهت فوت شدن شرط او عام و متحرک ثانی تا از
 یَقْتَضِرُ وَيَقْتَضِرَانِ اِنْ كُنْتَ يَقْتَضِرُ يَقْتَضِرَانِ يَقْتَضِرُونَ يَقْتَضِرُونَ يَقْتَضِرُونَ
 يَقْتَضِرُونَ اخذ شدند بدان که این باب با باب افعال به یک نمط میباشد این
 قدر فرق اندک موجود است که حرکت انداخته شود با قبل داده میشود و در باب
 افعال که عبارت از افعال متحرک است حرکت با قبل داده می شود بدانکه از
 برای مثال شش باب مشهور آمده است باب اول از مثال اوی قیاس
 بِرَضْرَبٍ يَضْرِبُ سِتُّ بَرَفَنٌ قَعْلٌ يَفْعَلُ فَعَلًا فَعَلَةٌ اَمْحُوْنٌ وَعَدَّ
 كَيْدٌ وَعَدًّا وَعِدَّةٌ فَهُوَ وَعِدٌّ وَوَعِدٌ يُوْعَدُ وَعَدًّا وَعِدَّةٌ فَذَلِكَ
 مَوْعِدٌ لَمْ يُوْعَدْ لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ لَنْ يُوْعَدَ لَيُوْعَدُ لَيُوْعَدُ لَيُوْعَدُ لَيُوْعَدُ
 مِنْهُ وَعِدٌّ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا يُوْعَدُ وَالطَّرْفُ مِنْهُ مَوْعِدٌ وَاللَّامَةُ مِنْهُ مَوْعِدٌ
 وَمَوْعِدَةٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوْاعِدٌ وَمَوْاعِدٌ وَفِعْلُ التَّفْصِيلِ مِنْهُ اَدْعَلُ
 وَالْمَوْنْتُ سَمْعٌ وَكُلُّهُمَا اَوْاعِدٌ وَوَعْدٌ - عِدَّةٌ وَرَأْسُ وَعْدَةٍ
 بُو كِسْرٍ مِرَوٍّ وَتَقْبِيلٌ بُو دَانَ رَا اَنْدَاخْتَهٗ بَعْدَهٗ التَّفَا رَا السَّاكِنِيْنَ شَدَّ مِيَانَ وَاوُوْحِيْنَ
 وَاوَرَاخْتَهٗ كَرِيْزِ حَرَكْتِ مَعْلُوْقِ شَانَ بِالْبَعْدِ دَاوَدَتْ اَنْزِ وِعْدَةٌ كَسَتْ وِعْدَةٌ شَدَّ
 وَخَدَّ مِهْلٌ وِعْدًا بُو وِعْدًا اَسْمٌ مَعْدٌ بُو وِجُوْنِ خِرَا سَتْنَدُ كِهٖ اَسْمٌ مَعْدٌ اَنْعَلَ اَنْعَلُ مَعْلُوْمٌ سَاوَدَتْ
 حُرْفًا لِ تَمَالَثِ مَفْصُوْلَةٍ بِرَقْمَةٍ خُوْرَاتِي كِهٖ اَسْتَنْدُ ثَانِي سَاكِنٌ لِحَرْكَتِ خَدِّهٗ وَاوُوْحِيْنَ مَعْدِي مَعْدِي كِهٖ مَعْدِي

تا از وعدا گشتند و قد شد و عد و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
 و عدت و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
 و عدا تا بعده در و عدت و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
 و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
 و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
 و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
 معلوم بود و آخری یو عد شد یو عد یو عد این یو عد و این یو عد این
 یو عد و این یو عد این یو عد و این یو عد این یو عد این یو عد و این
 یو عد و این یو عد و این یو عد و این یو عد و این یو عد و این یو عد
 لازمی و این چنین ثقیل بود و او را حذف کردند در بابی صیغها نیز حذف
 کردند طرأ للباب تا از یو عد یو عد این یو عد شد یو عد یو عد و این
 یو عد و این یو عد و این یو عد و این یو عد و این یو عد و این یو عد
 معلوم بود چون خوانند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و کردند
 بسوی اصلش که اصلش یو عد بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را

حرکت فتحه دادند انما وَاَعِدُّوا عِدَّةَ يَوْمِ الْعَدَاوَةِ وَأَعِدُّوا لَهُمْ
 وَأَعِدُّوا لَهُمْ وَأَعِدُّوا لَهُمْ وَأَعِدُّوا لَهُمْ وَأَعِدُّوا لَهُمْ وَأَعِدُّوا لَهُمْ
 مِنْ وَاعِدٍ إِلَى وَعْدٍ قِيَّاسِ اسْبِتِ أَوْ اَعِدُّوا جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَاعِدَةٌ اسْت
 وَاعِدَةٌ اسْمٌ وَاحِدَةٌ مُؤَنَّثَةٌ بَدْرُ جُونِ خَوَاسْتَنْدِ كِه اسْمٌ وَاحِدَةٌ مُؤَنَّثَةٌ بِجَمْعِ تَكْسِيرِ
 سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی که قابل حرکت نبود آن را
 باو مفتوحه بدل کردند سوم جالف از برای علامت جمع تکسیر در آوردند
 وَاَعِدُّوا شد بعد اجتماع و این شد در اول کلمه و این چنین ثقیل بود و اولی را
 بهمزه مفتوحه بدل کردند تا از وَاَعِدُّوا گشت اَوَاعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا
 مصخران وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا اسْت وَاَعِدُّوا اسْمٌ بَكْرَانِ بَدْرُ جُونِ
 چون خواستند که اسمی بکبران را اسمی مصخران سازند حرف اول را حرکت ضممه
 دادند ثانی که قابل حرکت نبود آن را باو مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برای علامت
 تصغیر در آوردند انما وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا
 کلمه این چنین ثقیل بود و اولی را بهمزه بدل کردند تا از وَاَعِدُّوا گشت اَوَاعِدُّوا
 گشتند اَوَاعِدُّوا وَاَعِدُّوا شدند وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا
 بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم از فعل ماضی مجهول جدا سازند حرف اول را
 حرکت ضممه داد و قابل آخر را حرکت کسره دادند تا از وَاَعِدُّوا گشت وَاَعِدُّوا
 وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا وَاَعِدُّوا

دُعِيَتْ وَهَيَّتَا وَهَيَّتَ دُعِيَتْ وَعِدَّ نَا يُوعَدُ وَرَأْسُ كَيْدٍ بُدِيْعٌ مَفْعَلٌ
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول
 سازند رد کردند بسوی سلسله که اصلش یُوْعَدُ بود حرف اول را حرکت فحمة
 دادند با قبل آخر را حرکت فتح دادند تا از یُوْعَدُ گشت یُوْعَدُ شد یُوْعَدُ یُوْعَدُ اِنْ
 یُوْعَدُ وَنَ تُوْعَدُ تُوْعَدَانِ یُوْعَدَانِ تُوْعَدُ تُوْعَدَانِ تُوْعَدُ وَنَ
 تُوْعَدُ يَنْ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ اَوْعَدُ تُوْعَدُ مَوْعُودٌ رَأْسُ یُوْعَدُ بود
 یُوْعَدُ فعل مضارع مجهول بود اِنْ مَوْعُودٌ مَوْعُودٌ اِنْ مَوْعُودٌ
 مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتَانِ مَوْعُودَاتٌ مَوْاعِيْدٌ مَوْاعِيْدٌ مَوْاعِيْدَةٌ
 لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ اَعِدْ لَمْ اَعِدْ رَأْسُ يُوْعِدُ يُوْعِدُ اَعِدْ اَعِدْ بود چون لم جائزه
 مجدی معلومه در اول ایشان در آوردند اِنْ فرق ندارند رَأْسُ یُوْعَدُ بود یُوْعَدُ
 فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را
 امر حاضر سازند تا که علامت استقبال بود اِنْ را حذف کردند تا می متحرک مانند
 حاجت بهمزه وصلی مانند آ خرش را وقف کردند تا اِنْ عِدْ شد مجموع عِدْ اَعِدْ اَعِدْ
 عِدْ اَعِدْ اَعِدْ اَعِدْ اَعِدْ رَأْسُ یُوْعَدُ بود چون نون تاکیدی ثقیله
 با او متصل شد بعد از التقلید الساکنین شد میان دال و نون مدغمه علی غیر حده
 چون التقلید الساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائزه بود دال را حرکت
 فتح دادند تا از عِدْ گشت عِدْ شد دیگر فرق ندارند عِدْ اَعِدْ اَعِدْ اَعِدْ اَعِدْ

عِدَّتَ عِدَّتَ عِدَاتٍ عِدَانٍ عِدْنٌ عِدْنٌ عِدْنٌ مَوْعِدًا نَفْعٌ
 مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند پس به عوض اویم مفتوحه
 در اولش در آوردند و قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش تنوین مکن از برای
 علامت اسمیه در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْعِدٌ شد مَوْعِدَانِ
 مَوْعِدَيْنِ هر دو تشبیه مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد بود و انحراف مَوْعِدَانِ شد در حالت
 رفع و یا مَوْعِدَيْنِ شد در حالتی نصب و جر مَوْاعِدٌ جمع تکسیر مَوْعِدٌ است آه مَوْاعِدٌ
 شد مَوْاعِدٌ تصغیر مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد کبر بود و انحراف مَوْاعِدٌ شد مِيعِدٌ
 نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند به عوض
 اویم کسوره در اولش در آوردند انحراف مَوْعِدٌ شد مِيعِدٌ و اوساکن مافلس
 مَسُورَانِ و اوسا بدل کردند تا از مَوْعِدٌ گشت مِيعِدٌ شد مِيعِدَانِ
 مِيعِدَيْنِ هر دو تشبیه مِيعِدٌ است انحراف مِيعِدَانِ شد در حالت رفع و یا مِيعِدَيْنِ شد
 در حالتی نصب و جر مِيعِدٌ جمع تکسیر مِيعِدٌ است مِيعِدٌ اسم واحد چون خواستند
 که اسم واحد جمع کبیر زنده کند بسوی اصلش که اصلش مَوْعِدٌ بود کسره میم را بغومه
 بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت
 جمع تکسیر در آوردند حرف که مابعد از الف جمع کبیر بود و آن را حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع حرف تا از مَوْعِدٌ گشت مِيعِدٌ شد مِيعِدٌ
 تصغیر مِيعِدٌ است مِيعِدٌ اسم واحد کبر بود و انحراف مِيعِدٌ شد مِيعِدٌ

بود حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند مؤیعا شد بعد
 میبعدان موعدا مؤیعا آلت و سلی بهراه گیری الی آخر باب فرق ندارد
 باب دوم از مثال وادی قیاس بر باب ضرب بضرب بضرب است بر این
 یفعل فعلا آمده است همچون وَضَعُ یَضَعُ وَضَعًا فَهُوَ وَاضِعٌ وَوَضِعٌ
 یُوضَعُ وَضَعًا فَذَلِكَ مَوْضُوعٌ أَمْ یَضَعُ أَمْ یُوضَعُ لَا یُوضَعُ
 لَنْ یَضَعَ لَنْ یُوضَعَ لِیُضَعَ لِیُوضَعُ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَعٌّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا
 تَضَعُ لَا تُوَضَعُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَوْضِعٌ وَالْأَلْتُ مِنْهُ مِیضَعٌ وَمِیضَعٌ
 وَمِیضَاعٌ وَالْحِجْمَةُ مِنْهَا مَوَاضِعٌ وَمَوَاضِیْعٌ وَافْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ
 أَوْضَعٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَضَعٌ وَبِجْمَعِ مِنْهَا أَوْضِعٌ وَوَضَعٌ یَضَعُ وَرَأَى
 وَضَعٌ بُوِضِعَ فَعِلُ ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع
 معلوم سازند یک حرف از حروف استین مفتوحه بسکون فاکمه در اولش در آورند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب ضمی در آورند تا از وضع گشت یضیع
 شد بعده و اذ واقع شد میان یای مفتوحه و کسر لازمی و این چنین فعل بود او را
 مدن کردند تا از یوضیع گشت یضیع شد بعد کسر ضا در اب فتحه بدل کردند از جهت
 مجاورت حرف حلق تا از یضیع گشت یضع شد یضیع یضعان یضعون الخ
 دیگر مخالفت موجود نیست باب سوم از مثال یایی قیاس بر باب ضرب یضرب
 ضربا چون فَعَلَ یَفْعَلُ فَعَلًا آمده است همچون یَسْتَرِ یَسْتَرِ سِتْرًا فَهُوَ یَسْتَرِ
 آسان شدن

وَلَيْسَ يُؤْتَمَرُ بِمَا نَفَاكَ مَيْسُورٌ لَمْ يُتَيْسَّرْ لَمْ يُؤْتَسَّرْ لَا يُتَيْسَّرُ وَلَا يُؤْتَسَّرُ
لَنْ يُتَيْسَّرَ لَنْ يُؤْتَسَّرَ لِيُتَيْسَّرَ لِيُؤْتَسَّرَ الْأَمْرُ مِنَ الْبَيْسِ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ
لَا يُتَيْسَّرُ وَلَا يُؤْتَسَّرُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَيْسٌ وَكَالْتَمَتُهُ مَيْسٌ وَمَيْسَةٌ وَ
مَيْسَاتُ الرَّجُلِ جَمْعُ مَيْسٍ وَمَيْسِيَةٌ دَا فَعْلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ الْيَسْمُ وَالْمَوْنُثُ
مِنْهُ يُتَيْسَّرُ وَجَمْعُهَا أَيَّاسٌ وَيُتَيْسَّرُ فِي بَابِ بَدْوْنِ أَمِّ مَفْعُولٍ كَمَا
قَدَرِي فَرْقٌ وَارْتِدَاكَ مَيْسُورٌ وَرَصَلَ يُؤْتَسَّرُ بُو وَيُؤْتَسَّرُ فَعْلُ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ
بُو دِي وَنَحْوِهَا اسْتَنْدَكَ فَعْلُ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ رَا أَمِّ مَفْعُولٍ سَا نَزَرَ وَكَرَدَ نَزَبُوهِي صَلَّشُ
كَرَّ صَلَّشٌ يُتَيْسَّرُ بُو حَرَفُ مَضَارِعَتِ رَا حَذْفُ كَرَدَ نَزَبُوهِي أَدِيمِ مَفْعُولِهِ وَر
اَوْشُ دَرَا وَرَدْنَا مَيْسُورٌ شَدَّ بَابِ جِهَارٍ مَثَالُ وَا دِي قِيَاسُ بَرَعْلِمُ تَعْلَمُ عَلِمًا
آمَدَ اسْتِ جَوْنُ دَجَلٌ يُوجَلُّ وَجَلًّا الْوَجَلُّ تَرَسِدُنْ فَهَوَا وَاجِلُّ دَوَجَلٌ
يُوجَلُّ وَجَلًّا فَذَالِ مَوْجُولٌ كَمَا يُوجَلُّ كَمَا يُوجَلُّ لَا يُوجَلُّ لَا
يُوجَلُّ لَنْ يُوجَلُّ لَنْ يُوجَلُّ لِيُوجَلُّ لِيُوجَلُّ الْأَمْرُ مِنَ
اِيَجَلُّ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تُوجَلُّ لَا تُوجَلُّ الظَّرْفُ مِنْهُ مَوْجَلٌ
وَكَالْتَمَتُهُ مَيْجَلٌ وَمَيْجِدَةٌ وَمَيْجَالٌ وَجَمْعُ مِنْهُمَا مَوْجَلٌ
وَمَوْجِلٌ دَا فَعْلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ أَوْجَلُّ وَالْمَوْنُثُ تَمَّ وَجَلُّ مِنْهُمَا أَوْجَلُّ
دَوَجَلٌ بَابِ نَحْمٍ اَزْ مَثَالِ وَا دِي قِيَاسُ رَجَبٌ يَجْسِبُ حَسْبًا آمَدَ اسْتِ جَوْنُ
دَرِيمٌ دَرِمًا الْوَرْمُ الْمِيدَنُ فَهَوَا دَرِمٌ وَوَرِمٌ بُوَرِمٌ وَرَمًا فَذَالِ مَوْرُومٌ

لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورَمْ لَا يُورِمُ لَنْ يُورِمَ لَنْ يُورِمَ لِيَوْمِ لِيَوْمِ الْأَمْرِ
 مِنْهُ رِمٌّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يُرِمُ لَا تُورِمُ الظرف منه مَوْرِمٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَيْدٌ
 وَمِيْرَمَةٌ وَمِيْرِمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَارِمٌ وَمَوَارِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُ
 أَوْرَمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ دُرْمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَدَارِمٌ وَوَرَمٌ بِأَبْشَمٍ أَمْثَالُ
 وَادِي قِيَاسٍ بِرَشْرَتٍ تَشْرُفُ شَرَفًا أَمَدَةٌ اسْتِجْوَانٌ وَوَسْمٌ يُوَسِّمُ دَسْمًا
 الْوَسْمُ دَغٌّ نِهَادٌ فَهُوَ وَوَسِيمٌ لَمْ يُوسِّمْ لَا يُوسِّمُ لَنْ يُوسِّمَ لِيُوسِّمَ
 الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوسِّمُ الظرف مِنْهُ مَوْسِمٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَالِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُمَا أَدَسَمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ مَوْسِيٌّ وَ
 الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَوَاسِمٌ وَوَسْمٌ مَوْسِمٌ رَا از فعل مضارع مطلق بنا کردن جوف مضارع
 را حذف کردند بجای او هم مفتوحه در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند زیرا
 که ظرف از مثال کسور است مطلقا اما التباس نیاید بوزن فَوَعْلٌ مثل جَوْرَبٌ ^{عنت}
 زیاده الواو واصله الیم و در آخرش تونین ممکن از بسبب علامه اسمیه آوردند
 تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْسِمٌ شد بد آنکه اجوف بر سه باب مشهور آمده
 است باب اول از اجوف وادی قیاس بِرَنْصَرٍ تَنْصُرُ تَنْصُرًا آمده است
 همچون قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يَقَالُ قَوْلًا فَذَلِكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ
 لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يُقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يَقُولَ لِيُقَالُ الْأَمْرُ مِنْهُ
 قَوْلٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَقُلْ لَا تُقَلُّ وَالظرف مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَقْبَلٌ

و مِقُولًا وَمِقُولًا وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَابِلٌ وَمَقَابِلٌ وَفَعْلٌ التَّنْصِيلُ مِنْهُ
 أَقُولُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَقَابِلٌ وَقَوْلٌ قَالَ فِي رِصَلِ قَوْلًا
 بُوَدُ قَوْلًا اِسْمُ مَصْدَرٍ بُوَدُ چُونِ خَوَاسْتَنْدِ كِه اِسْمُ مَصْدَرٍ رَا فَعْلٌ مَا ضَعِيَ مَعْلُومٌ سَا زَنْدِ
 حَرْفِ اَوَّلِ وَثَالِثٌ مَفْتُوحٌ بِرَفْعِهِ خُودِ بَاقِي كِذَا شَتْمِ ثَمَانِي سَا كُنْ رَا حَرْكٌ فَتْحٌ وَ اَوَّلُ
 تَوْنِ مَصْدَرِي رَا حَذْفٌ كِرْدَنْدَا اَز قَوْلًا كَشْتِ قَوْلٌ شَدَّ قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلًا
 قَوْلْتُ قَوْلًا قَوْلُنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُنَّ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا بَعْدَهُ دَرِ قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُو قَوْلْتُ قَوْلْنَا وَاوْتَحْرَكُ مَا قَبْلُشِ
 مَفْتُوحٌ اَنْ وَاوْبِرَ اَلْفَ بَدَلِ كِرْدَنْدَا اَز قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُو اَوْ قَوْلْتُ
 قَوْلْنَا كَشْتَنْدِ قَالَ قَالَا قَالُوا اَلَا لَيْتَ فَا لَيْتَا شَدْنِدُ وُورِ قَوْلُنْ قَوْلٌ
 قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُنَّ قَوْلْتُ قَوْلْنَا وَاوْتَحْرَكُ مَا قَبْلُشِ
 مَفْتُوحٌ اَنْ وَاوْرَابَهُ اَلْفَ بَدَلِ كِرْدَنْدِ بَعْدَهُ اَلتَّعَارُفُ السَّاكِنِينَ شَدِي مِيَانِ اَلْفِ وَاو
 لَامِ اَلْفِ رَا حَذْفٌ كِرْدَنْدَا اَز قَوْلُنْ اَلْجَوَ كَشْتَنْدِ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُمْ اَلْجَوَ شَدْنِدُ
 بَعْدَهُ فَتْحٌ قَافٍ رَا بَعْضُهُ بَدَلِ كِرْدَنْدَا وَاو لَالَتِ كَنْدِ بِرَحْدِ فَيْتِ وَاو مُتَقَلِّبَةٌ اَز
 قُلْتُ قُلْتُمَا كَشْتَنْدِ قُلُنْ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُمْ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ قُلْتُ
 قُلْنَا شَدْنِدُ مَجْمُوعٌ بِذَا قَالَ قَالَا قَالُوا اَلَا قَالَتْ فَا لَيْتَا قُلُنْ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُمْ
 قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ قُلْتُ قُلْنَا يَقُولُ فِي رِصَلِ قَالَ بُوَدُ قَالَ فَعْلٌ
 مَا ضَعِيَ مَعْلُومٌ بُوَدُ اَلْجَوَ وَاو كِرْدَنْدِ بِسُومِي اَصْلُشِ كِه اَصْلُشِ قَوْلٌ بُوَدِ كِه حَرْفٌ

از حروف اَسْتِین مفتوحه با سکون فاعلمه و را اولش در آوردند ما قبل آخر حرکت
 ضممه دادند اَلَمْ یَقُولُ شَدَّ یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولَانِ تَقُولُ تَقُولَانِ یَقُولُونَ تَقُولُونَ
 تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولُ یَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولُونَ تَقُولُونَ تَقُولُونَ تَقُولُونَ
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند ما قبل دادند بعده
 التعار ساکنین شد میان و اولام در جمعی موش آن و او حذف کردند
 تا از یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ الی آخره گشتند یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ
 تَقُولُ تَقُولَانِ یَقُولُونَ تَقُولُ تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولُونَ تَقُولُونَ
 اَقُولُ تَقُولُ شد مقابله در اصل یَقُولُ بود یَقُولُ فعل مضارع معلوم بود
 چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و کردند بسوی اصلش
 که اصلش یَقُولُ بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جاب الف از برلئے علامت اسم فاعل در آوردند الف قاید شد بعده و او
 متحرک ما قبل مفتوح الف ساکنه را اعتبار نیست آن و او را به الف بدل کردند بعده
 التعار ساکنین شد میان الفین الف ثانی را همزه کسور بدل کردند تا از قاید گشت
 قَائِلٌ قَائِلَانِ قَائِلَانِ قَائِلَانِ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ
 قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ قَائِلَاتٌ
 بر صحیح قیاس میباشد قَوْلٌ تَمَّ جَمْعُ تَكْسِيرِ قَائِلٌ تَمَّ قَائِلٌ تَمَّ قَائِلٌ تَمَّ قَائِلٌ تَمَّ
 کردند بسوی اصلش که اصلش قَائِلٌ بود حرف اول و ثالث در اربع را حرکت

فتمه داوند الف و ح د ان را حذف کردند به عوض او در آخرش تا می متحرکه
 نمونه از برلئے علامت جمع تکسیر در آوردند بنا از قاید گشت قَوَلْتُمْ شَدُّوْا نَیْزِجِ
 تکسیر قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم واحد مذکر بود انحرور در ذم بسوی اصلش که اصلش
 قَائِدٌ بود حرف اول را حرکت ضمیه دادند ثالث را مشد و ساختند حرکت فتحه
 داوند الف و ح د ان را حذف کردند انحرور قَوَانٌ شَدُّوْا نَیْزِجِ خود قیاس کنید قَوَائِلُ
 جمع تکسیر قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم واحد مؤنثه بود چون خواستند
 که اسم واحد مؤنثه را جمع تکسیر سازند در ذم بسوی اصل که اصلش قَائِدَةٌ
 بود حرف اول را بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی که قَائِلٌ حرکت نه بود
 آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف از برلئے علامت جمع تکسیر در
 آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تا و خون
 را حذف کردند از جهت ضدیت و منع صرف تا از قاید گشت قَوَائِدٌ شد
 بعده واو واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن را واو را بهمه کسره
 بدل کردند تا از قَوَائِدٌ گشت قَوَائِلٌ شد قَوَائِلٌ و قَوَائِلٌ هر دو مصغران قَائِلٌ
 و قَائِلَةٌ است قَائِلٌ و قَائِلَةٌ هر دو اسمی کبریا بودند انحرور در ذم بسوی
 اصلش که اصل ایشان قَائِدٌ و قَائِدَةٌ بودند حرف اول را حرکت ضمیه دادند
 که قَائِلٌ حرکت نبود آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برلئے علامت
 تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از

الف ولام وجمعی مومث الف را حذف کردند تا از بقول یقولان انما گشتند
یَقَالُ یَقَالَانِ یَقَالُونَ تُقَالُ تُقَالَانِ یُقَالُنَّ تُقَالُ تُقَالَانِ تُقَالُونَ تُقَالُونَ
تُقَالَانِ تُقَالُونَ اُقَالُ تُقَالُ شَدْنِدَ مَقُولٌ ودر صل یقال بود یقال فعل
مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند
کردند بسوی اصلش که صلش یقول بود حرف مضارعت را حذف کردند بر عوض
اویم مفتوحه در اولش در آوردند انما مَقُولٌ شد بعده و او متحرک با قبش حرف
صح ساکن حرکت داد و ا نقل کردند بما قبل دادند بعده التماسا کین شد
میان هر دو واو اولی را حذف کردند تا از مَقُولٌ گشت مَقُولٌ شد مَقُولٌ
مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتٌ مَقَائِلٌ مَقَائِلٌ مَقَائِلَةٌ
مِن مَقُولٌ اِلَى مَقُولَاتٍ حالات ثلثه قیاس حیبا شد مَقَائِلٌ جمع
تکسیر مَقُولٌ و مَقُولَاتٌ مَقُولٌ و مَقُولَةٌ هر دو اسمی وحدان بودند
چون خواستند که اسمی وحدان را جمع تکسیر سازند و کردند بسوی اصلش که اصل ایشان
مَقُولٌ و مَقُولَةٌ بودند حرف اول را بر حالت خود بانی گذاشتند انما مَقَادِوْلٌ
شد بعده او ساکن با قبش کسوران و او را بیا بدل کردند تا از مَقَادِوْلٌ گشت
مَقَادِیْلٌ شد بعده او واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن
و او را بهمزه کسوره بدل کردند تا از مَقَادِیْلٌ گشت مَقَائِلٌ شد مَقَائِلٌ و مَقَائِلَةٌ
هر دو مصغران مَقُولٌ و مَقُولَةٌ است مَقُولٌ و مَقُولَةٌ هر دو اسمی کبر بود و نحو

که اسمی مکتوب آن را ای مصفران سازند رد کردند بسوی حملش که اصل ایشان هتوول
 و هتوولته بودن جزین اول را حرکت ضم دادند از هتوول و هتوولته شدند بوده
 داو ساکن با قبلش کموران او را بیا بدل کردند از هتوول و هتوولته گشتند هتوول
 و هتوولته شدند بعد داو دیا بهم آمدند نخستین جزین ایشان کن بود او را بیا بدل
 کردند تا از هتوول و هتوولته گشتند هتوول و هتوولته شدند بود اجتماع فلک
 یا ایات شدند چون اجتماع ثلث یا ایات در کلام عرب سطره پنداشتند یا ای
 اول در ثانی اوغام کردند ثلث را حدت کردند تا از هتوول و هتوولته
 گشتند هتوول و هتوولته شدند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل
 در اصل بقول نقول اقول انقول بودند چون ان شرطیه تشکیکه جازمه
 معلومه در اول ایشان رسا در دند آخر ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در سفر
 مفردات صحیح اللام بغیر از واحده مؤنثه محاطیه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند
 بعده التقاء الساکنین بخدی میان فاء و لام داو را حذف کردند نه لام تا از نقول
 نقول اقول نقول گشتند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل شدند
 ان یقولوا ان یقولوا ان نقولوا ان نقولوا ان نقولوا در اصل
 نقولوا ان یقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا
 ان شرطیه تشکیکه جازمه معلومه در اول ایشان در آورند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر تنذیه ها و در هر وجه

مذکر سالم و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفی مفرد شدند
 تا از یقولا ب یقونون و یقولان و یقولون و یقولین و یقولان گشتند
 این یقولان این یقولونان و یقولان این یقولونان این یقولان این یقولان شدند
 این یقولان این یقولان در اصل یقولان بودند چون این شرطیه تشکیکیه
 جازمه معلومه در اول ایشان در آورده اند و این یقولان این یقولان شدند
 مجموعه هذا این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان
 این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان
 اقل این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان در اصل
 یقولان یقولان اقل یقولان بودند چون این شرطیه تشکیکیه جازمه مجهوله در
 اول ایشان در آورده اند و بقا ساکنین شد میان الف لام الفاء
 حذف کردند تا اریقال یقولان اقل یقولان گشتند این یقولان این یقولان
 اقل این یقولان شدند این یقولان این یقولان این یقولان این یقولان
 این یقولان در اصل یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 بودند چون این شرطیه تشکیکیه جازمه مجهوله در اول ایشان در آورده اند و آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الجزمی در آخر تنبیه او در هر دو جمع مذکر سالم
 و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفی مفرد شدند تا از
 یقولان یقولون یقولان یقولون یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان

آن را حزن کردند ثانی متحرک اند الا قلن شد مجرده هذا قلن قولا قولا
 قولا قلن قولا در اصل کُلُّ بود چون نون تاکید تغلیله با متصل شد پس
 التقاء الساکنین شد میمان لام و نون تاکید تغلیله علی غیره چون التقاء الساکنین
 علی غیره در کلام عرب جائز نبود لام را حرکت فتح دادند از جهت تخفیف و نون
 تاکید تغلیله را نیز حرکت فتح دادند و او مخدوفه را کحوت شده بود پس عود نمود تا
 از کُلُّ گشت قَوْلُنْ شد تشبیه با و غیره بر اضرابان تیار است مجرده هذا قَوْلُنْ
 قَوْلَانِ قَوْلُنْ قَوْلِنِ قَوْلَا تِ قَوْلَانِ قَوْلَانِ ضمه علی هذه القیاس می باشد
 قَوْلُنْ قَوْلُنْ قَوْلِنِ مَقَالُ از فعل مضارع مطلق بزاکره حزن مضارع
 را حزن کردند بعوض ادیم مضمومه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند ما قبل آخر را
 حرکت فتح دادند در آخرش تنوین تمکن از برای علامت اسمیه را آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَقَوْلُ شد بوجه داد متحرک ما قبلش حرف جمع ساکن حرکت و او را
 نقل کردند بما قبل او و چون او ساکن ما قبلش مفتوح گردید آن او را به
 الف بدل کردند تا از مَقَوْلُ گشت مَقَالُ شد مَقَالَانِ مَقَالَيْنِ هر دو
 تشبیه مَقَالُ است مَقَالُ اِمٌّ واحد بود الا مَقَالَانِ شد در حالت رفع و یا
 مَقَالَيْنِ شد در حالتی نصب و جز مَقَالُ جمع تکبیر مَقَالُ است مَقَالُ اِمٌّ
 واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند زاکره کردند بسوی اصلش
 که اصلش مَقَوْلُ بود حزن اول بر حالت خود باقی گذاشت ثانی ساکن را

حرکت فتحه دادند سوم جالف از برای علامت جمع تکسیر در آوردند **الْمَقَادِلُ**
 شد بجهه داو واقع شد بعد از الف زائمه و این پهن ثقیل بود آن واو را
 بهمزه مکسوره بدل کردند تا از **مَقَادِلُ** گشت **مَقَائِلُ** شد **مُقَيِّلُ** تصغیر
مَقَالُ است **مَقَالُ** اسم واحد بکبر بود چون خواستند که اسم واحد بکبر را اسم
 واحد مصغر سازند در کردند سیوی اصلش که اصلش **مَقُولُ** بود حرف اول حرکت
 ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند
مُقَيِّلُ شد بجهه داو یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را بیما
 بدل کردند یا در یا ادغام کردند تا از **مُقَيِّلُ** گشت **مُقَيِّلُ** شد **مَقَالُ** **مَقَالُ**
مَقَائِلُ **مُقَيِّلُ** **مَقُولُ** نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارع را حذف
 کردند **الْمَقَائِلُ** فرقی ندارد مجموع **مَقُولُ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلُ**
مَقُولَةٌ **مَقُولَاتٌ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلَةٌ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ**
مُقَيِّلُ افعال جمع تکثیر تصغیر است کبری قدری فرقی دارند که **مَقَائِلُ** جمع
 تکسیر **مَقُولُ** است **مَقُولُ** اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر
 سازند سوره تیم را بفتح بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتحه دادند سوم جالف از
 برای علامت جمع تکسیر را آوردند حرف که ما بعد از الف جمع تکسیر بود آن حرکت
 کسره دادند ثوین اخذ کردند تا از **مَقُولُ** گشت **مَقَائِلُ** **مَقَائِلُ** **مَقَائِلُ**
 تا بجهه **مَقَائِلُ** پس الف ساکن ما قبلش مکسوره **الْمَقَائِلُ** شد بجهه داو واقع

بِبِعْتِ بِبِعْتِ بَعْتًا لَشَدَّ بَاعٌ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا شَدْنَدُوا بِبِعْتِنِ
 بِبِعْتِ بَعْتًا بَعْتًا بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ بِبِعْتِنِ
 آن ثرابه الف بدل کردن بوده اتقاء الساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
 کردند تا از عین بیعت الی گشتند بعت بعت از شدن بوده فتح بار یکسره بدل کردند
 تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از بعت الی گشتن بعت بعت بعتا بعتا بعتا
 بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن
 بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن
 بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن بعتن
 معلوم بود از رد کردن سبوی صلش که صلش بود یک حرف از حروف آنین مفوم
 با سکون فاکلمه در اولش در آوردند از بیع شد بعد یا متحرک یا قبلش حرف صحیح
 ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل ناند بوده اتقاء الساکنین شد میان
 یا و عین در جمعی مؤنث یا را حذف کردند تا از بیع گشت بیع شد بیع بیعتان
 بیعتون بیع بیعتان بیعتان بیعتان بیعتان بیعتان بیعتان بیعتان بیعتان بیعتان
 در اصل بیباع بود میباع فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع
 مجهول را اسم مفعول سازند زد کردن سبوی صلش که صلش بیع بود حرف مضارع
 را حذف کردند ب عوض او میم مفتوحه در اولش در آوردند از بیعتون شد بعد یا متحرک
 یا قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کردند بما قبل ناند بوده اتقاء الساکنین
 شد میان واو ثابا یا را حذف کردند تا از بیعتون گشت بیعتون شد بعد ضممه بار

بکسر و بدل کردن تا دلالت کند بر هذیفه یا تا از ^بمبوع گشت ^بمبوع شد بعد
 و او ساکن ماقبلش مکسور آن و او را بیا بدل کردند تا از ^بمبوع گشت ^بمبوع
 شد این باب دیگر فرق ندارند تا مل باب سوم از اجوت دادی قیاس بر باب
 عَلِمَ يَعْلَمُ عَلِمًا آمد است همچون خَانَ يَخَانُ خَائِفٌ خَوْفًا فَهوَ خَائِفٌ وَخَيْفٌ يَخَافُ
 خَوْفًا فَذَلِكَ مَخَوْفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَ
 يَخَافُ يَخَافُ الْأَمْرُ مِنْهُ خَفٌ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا يَخَفُ لَا يَخَفُ وَالظَّنُّ مِنْهُ
 فَخَائِفٌ وَالْأَكْلَةُ مِنْهُ مَخَوْفٌ وَحُجْرَةٌ وَحُجْرَةٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَخَائِفٌ وَخَائِفَةٌ
 وَفَعَلَ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَحْوَجٌ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ خَوْفِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَخَائِفٌ وَخَوْفٌ
 خَائِفٌ وَرَأْسٌ خَوْفًا بَوْدَ خَوْفًا أَسْمٌ مَعْدُ بَوْدَ الْخَوْفِ حَرْفٌ أَوَّلٌ وَثَالِثٌ رَافِعٌ دَادٌ مَدَا
 قَبْلَ آخِرِ أَحْرَتِ كَسْرُهُ دَانٌ تَتَوَيْنُ مَعْدُ رِي رَاحِزٌ كَرْدٌ أَا زَخَوْفًا كَسْتُ بَيَوْتُ
 شَدَّ خَوْفٌ خَوْفًا خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 مَفْرُوحٌ أَنْ دَاوَرًا بَدَلٌ بَدَلٌ كَرْدٌ زَاوَرٌ خَوْفٌ خَوْفًا خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 خَائِفٌ خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا خَائِفًا
 خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 حَرْفٌ مَاتِلٌ بَعْدَ التَّعَادُلِ السَّكِينِ مِثْلَ مِيَانِ دَاوَوَقَا وَدَاوَرَانِ كَرْدٌ زَاوَرٌ خَوْفٌ
 خَوْفٌ الْوَاكْسْتَنُ خَفْنَ خَفْتِ خَفْتُمْ لَخَفْتُمْ خَفْتُمْ لَخَفْتُمْ خَفْتُمْ خَفْتُمْ

شدند یخات در اصل یخات بود یخات فعل ماضی معلوم الخ در گذرند بسوی صلش که
 اهلش خوف بود یک حرف از حرفون آئین مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش
 در آوردند تا قبل آخر حرکت نخت دادند در آخرش اعراب نمی در آوردند تا از خوف گشت
 یخوت شد. بعده واو متحرک قبلش حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بمقابل
 دادند بعده واو ساکن ما قبلش مفتوح آن واو را به الف بدل کردند تا از یخوت
 گشت یخات شد باقی این باب تیاس مست فرق ندارند با آنکه فعل ناقص بر
 شش باب مشهور آمده است باب اول از ناقص دادی تیاس بر نصو ینصو
 نصو آمده است همچون دعایید دعاء اود دعوة ففوداع ودعی ین دعای
 دعاء اود دعوة فذاک ^{فراست} مدعولم یدع لم یدع لایدع لایدع لایدع لایدع
 کن یدع لیدع لیدع الامر منه ادع والنهی عنه لا تدع لا
 تدع والظرف منه مدعی والالاء منه مدعی ومیدعاهت و
 مدعاه وجمع منهما مذایع ومداعی وفعال التفضیل منه ادعی والموت
 منه دعی وجمع منهما اذرع ودعی دعاء در اصل دعاء وادع وادع واقع شد
 بعد از الف زانده و این چنین نقل بود آن واو را بهز مفتوحه بدل کردند تا از دعاء
 گشت دعاء شد دعاء در اصل دعاء بود دعاء و اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر
 را فعل ماضی معلوم سازند ز کردند بسوی صلش که صلش دعاء و بود ضم دان الفتح بدل
 کردند الف تنوین مصدری را حذف کردند تا از دعاء داشت دعوا شد بعده واو متحرک قبلش

مفتوح آن و او را با الف بدل کردند تا از دَعْوَا گشت دَعَا شد دَعْوَا بر حال فتح دست
 دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک اقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند بعد
 التقاء الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از دَعْوَا گشت دَعْوَا
 شد دَعْت در اصل دَعْوَتْ بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند
 بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از دَعْوَتْ
 گشت دَعْت شد دَعْتَا در اصل دَعْوَتْنا بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف
 بدل کردند بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از
 دَعْوَتْنا گشت دَعْتنا شد باقی بر حال خودست مجموعه صنع این است دَعَا دَعْوَا دَعْوَا
 دَعْت دَعْتَا دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ دَعْوَتْ
 یَدِ مَعْوَدِ رَاصِلِ دَعَا بود دَعَا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل
 مضارع معلوم سازند در کردند بسوی فعلش که فعلش دَعْوُ بود یک حرف از حروف اَیْنِ
 مفتوحه با سکون فاکلمه در او نش در آوردند قبل آخر حرکت فمه زدند در آخر اشعار
 فعل در آوردند تا از دَعْوَا گشت یَدِ مَعْوَدِ بعد در یَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ
 فعلش بود آن را انداختند تا از یَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ
 شدند یَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ
 مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ
 را در ادبی را حذف کردند تا از یَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ مَعْوَدِ

شدند و عین در اصل تَدْعُوْنَ بود کسره بر فاء ثقیل بود آن را انداختند نفس کردند
 بماقبل از ند بعد از سلب حرکت یا قبل بوده التقاد الساکنین شد میان او یا واو را حذف
 کردند تا از تَدْعُوْنَ گشت تَدْعِیْن شد مجرّمه هاست یَدْعُوْنَ یَدْعُوْنَ یَدْعُوْنَ
 تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ یَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ
 تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ
 بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند در کردند بسوی صلش که صلش
 یَدْعُوْ بود حرف مضارع است را حذف کردند تا از دَعْوِیْن شد مجرّمه واو متحرک یا قبلش که
 آن واو را بیابا بدل کردند تا از دَعْوِیْن گشت دَعْوِیْ شد مجرّمه بر یا ثقیل بود آن را
 انداختند بعد التقاد الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و تنوین بماقبل
 و از دَعْوِیْ گشت دَعْوِیْ شد دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ
 دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ
 که صلش دَعْوِیْ بود در آخرش الف برای علامت تشبیه رحالت رفع الوداعیان شد در
 حالت رفع و یاداعیین شد در حالتی نصب هر دَعْوِیْ دَعْوِیْ در اصل دَعْوِیْ
 دَعْوِیْ بود در حرکت یا نقل کردند بماقبل دادند بعد از سلب حرکت یا قبل بوده التقاد
 الساکنین شد میان واو و یا و میان یا و ی ادلی را حذف کردند تا از دَعْوِیْ
 دَعْوِیْ گشت دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ دَعْوِیْ
 مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنث سازند در کردند بسوی صلش که

اصلش دایمی بود در آخرش تائی متحرکه منون از برای علامت تائینش آوردند از اینجهت
 شد دایمیتان در اینستین هر دو متنیه دایمیت است از اینعلتین شد در حالت رفع
 و یا دایمیتین شد در حالتی نصب جردایمیتا جمع مؤنث سالم دایمیت است بعینه
 اسم واحد مؤنث بود چون خواستند از دایمیتا که شد بجهت در حرفت از یک جنس هم آمدند اولی را
 خاف کردند از دایمیتا که گشت دایمیتا شد دعای جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد
 مذکر بود چون است که اسم واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش کایمی بود
 حرفت دل و ثالث ذایع را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذت کردند به عوض آورد در آخرش تائی
 متحرکه منون از برای علامت جمع تکسیر در آوردند تا از دایمی گشت دایمیت شد بجهت یا
 متحرکه با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دایمیت گشت دعای شد بجهت فتحه
 دال را بضم بدل کردند تا التباس جمع با مفرد دنیا بد همچون صلوات و ذکاة و قنای از دعای
 گشت دعای شد دعای نیز جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم
 واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود حرفت دال را حرکت ضمیه
 دادند ثامت در و ساختند حرکت فتحه او در الف حدان اخذت کردند چها هم جا الف از
 برای علامت جمع تکسیر در آوردند در آخرش تنوین تکمیل آوردند تا از دایمی گشت دعای شد بجهت
 یا واقع شد بجهت ز سف زایمده و این چنین تعین بود آن یا را بجهت مضمومه بدل کردند تا از دعای
 گشت دعای شد دعای نیز جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد مذکر بود که اصلش دایمی بود حرفت
 اول را حرکت ضمیه از ثامت در و ساختند حرکت فتحه دادند ثامت حدان اخذت کردند تا از

دَرِیْ کُوْعِیْ شَد بَعْدَه فِی مَهْمُ بِرِیَاقِیْلِ یُوْدَانَ رَا اِنْدَاخْتَد بَعْدَه التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا یَا و
 تَنْوِیْنِ یَا رَاخْتَد کَرِیْوَنْدُو تَنْوِیْنِ بِمَاقِبِلِ اِدْنَتَا اَز دُوْعِیْ گُشْت دُوْعِیْ شَد دُوْعِیْ جَمْعِ تَمْکِیْبِر
 دَوَاعِیَّهٔ اسْت دَوَاعِیَّهٔ اَسْم دَوَاعِیَّهٔ مَوْشَهٔ یُو دِچُونِ خَوَاسْتَنْد کَه اَسْم دَوَاعِیَّهٔ مَوْشَهٔ رَا جَمْعِ تَمْکِیْبِر
 یُو کَرِیْوَنْدُو سُوْعِیْ مَهْمُش کَه مَهْمُش دَوَاعِیَّهٔ یُو دِحَرِیْتِ اَوَّلِ بَرِجَالَتِ خُودِ بَاقِیْ گُذَاشْتَنْد ثَانِیْ کَه
 قَابِلِ حَرِکَتِ نَبُوْدَانَ رَا یُو اُو مُفْتَوِجَهٔ بَلِ کَرِیْوَنْدُو اَلْحَمْدُ لَیْلَیْ شَد بَعْدَه فِی مَهْمُ بِرِیَاقِیْلِ یُو دَانَ
 رَا اِنْدَاخْتَد لَیْسَ بِخُوضِ حَرِکَتِ اَوْتَنْوِیْنِ دُو اَدْرَدَنْدُو بِنِ تَنْوِیْنِ عَوْضِ سَتِ دَوْتَنْوِیْنِ
 عَوْضِ دَرِغِیْبِ مَضْرُوطِ جَانِزِ سَتِ بِنِ هِ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا یَا دَوْتَنْوِیْنِ یَا رَاخْتَد
 کَرِیْوَنْدُو تَنْوِیْنِ رَا بِمَاقِبِلِ دَا دَنْدَتَا اَز دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیْ شَد دَوَاعِیْ دَوَاعِیَّهٔ هَرِزُو
 مَصْنَعَانِ دَوَاعِیَّهٔ اسْت دَوَاعِیَّهٔ هَرِ دَوَاعِیَّهٔ هَرِ دَوَاعِیَّهٔ مِکْبِرَانِ یُو دَنْدُو اَلْحَمْدُ لَیْلَیْ کَرِیْوَنْدُو سُوْعِیْ
 مَهْمُش کَه مَهْمُش دَوَاعِیَّهٔ یُو دِحَرِیْتِ اَوَّلِ رَا حَرِکَتِ فِی مَهْمُ دَا دَنْدَتَا ثَانِیْ کَه قَابِلِ حَرِکَتِ یُو دُو
 اَنِ رَا یُو اُو مُفْتَوِجَهٔ بَلِ کَرِیْوَنْدُو اَلْحَمْدُ لَیْلَیْ دَوَاعِیَّهٔ شَد بَعْدَه دَوَاعِیَّهٔ مَهْمُ بِرِیَاقِیْلِ یُو
 تَقِیْلِ یُو دَانَ رَا اِنْدَاخْتَد بَعْدَه التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا تَنْوِیْنِ یَا رَاخْتَد کَرِیْوَنْدُو
 تَا اَز دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیَّهٔ شَد مَجْمُوعَهٔ صَبِیْحِ اِیْنِ سَتِ دَوَاعِیَّهٔ اِیْبَانِ دَا عَوْضِ
 دَوَاعِیَّهٔ دَا عِیْنَانِ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ
 دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ مَضْمُونِ مَعْلُومِ یُو دِچُونِ خَوَاسْتَنْد اَلْحَمْدُ لَیْلَیْ کَه مَهْمُش دَوَاعِیَّهٔ اَوَّلِ اَحْرَکَتِ فِی
 دَا نَمَاقِبِلِ اَخْرَ اَحْرَکَتِ کَسُو دَا دَنْدَتَا اَز دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیَّهٔ شَد بَعْدَه وَا دِ مَضْرُوطِ تَمْکِیْبِر
 اَنِ وَا دِ رَا بِمَاقِبِلِ کَرِیْوَنْدَتَا اَز دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیَّهٔ شَد دَوَاعِیَّهٔ دَوَاعِیَّهٔ مَعْنَا

دُعَيْنَ دُعَيْتَ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتِ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتِ دُعَيْتُمْ
 بعده دُعُوا در اصل دُعِيُوْ بود - ضممه بر یا ثقیل بود آن را نقل کردند بما
 قبل دادند بعد از سلب حرکت با قبل بعده التقاء الساکنین شد میان داو و یا یا را
 حذف کردند تا از دُعِيُوْ گشت دُعُوا شد یَدْعُو در اصل یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 معلوم بود الخ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ
 در یَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ تَدْعُوْ
 کردند بعده یا متحرک یا قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند تا از یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 اَدْعُوْ تَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 را با یا بدل کردند تا از یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 داو چهارم جا واقع شد با قبل او ضممه نبود آن را با یا بدل کردند تا از یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 تَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 الساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند تا از یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 و در یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 از یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 قبل او ضممه نبود آن را با یا بدل کردند تا از تَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ یَدْعُوْ
 یا قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند پس التقاء الساکنین شد میان الف و یا الف را

حذف کردند تا از تَدُعِیْن گشت تَدُعِیْن شد مجموعہ ہذا میں علی یَدُعِیْن یَدُعِیْن
 تَدُعِیْ تَدُعِیْن یَدُعِیْن تَدُعِیْ تَدُعِیْن تَدُعِیْن تَدُعِیْن تَدُعِیْن تَدُعِیْن
 تَدُعِیْن اُدُعِیْ تَدُعِیْ مَدُعُوْر اهل میں علی بود میں علی فعل مضارع مجهول بود
 انہ کہ اہلس یَدُعُوْر و حرف مضارعت را حذفت کردند بجای او سیم مفتوحہ با سکون ناکلمہ
 در اولش آوردند الخ تَدُعُوْر و شد بجدہ دو حرف از یک جنس ہم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول در ثانی ادغام کردند تا از مَدُعُوْر گشت مَدُعُوْش مَدُعُوْر
 مَدُعُوَان مَدُعُوْدَنْ مَدُعُوْة مَدُعُوْان مَدُعُوَات مَدَاعِیْ
 مَدَعِیْ و مَدَعِیَّة مِنْ مَدَعُوْالی مَدَعُوَات حالات ثلاثہ اعراب
 قیاس است مَدَاعِیْ جمع تکمیل مَدَعُوْر و مَدَعُوْة است مَدَعُوْر و مَدَعُوْة
 ہر دو اسمی و حدان بودند الخ رد کردند بری اہل کہ اہل ایشان مَدَعُوْر و مَدَعُوْة
 بودند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند الخ
 مَدَاعِیْ و شد بجدہ واو ساکن ما قبلش کسر الخ مَدَاعِیْ و شد بجدہ واو یا ہم
 آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را بیابا بدل کردند یا دریا ادغام کردند
 تا از مَدَاعِیْ و گشت مَدَاعِیْ شد مَدَعِیْ و مَدَعِیَّة ہر دو مصدران مَدَعُوْر
 و مَدَعُوْة است انہ کہ اہل ایشان مَدَعُوْر و مَدَعُوْة است حرف اول را
 حرکت ضمہ دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند آہ مَدَعِیْ و مَدَعِیَّة شد
 بجدہ واو ساکن ما قبلش کسر آن واو بیابا بدل کردند تا از مَدَعِیْ و مَدَعِیَّة

گشتند مَدَّیْجِیو و مَدَّیْجِیو گشتند بجهه واو و یا هم آمدند از مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی
 شدند اِنْ یُدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ نُدْعُ در اصل مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی
 چون اِنْ شرطیه است یکبارم معلوم در اول ایشان در آوردند آخر ایشان اجزم
 که نذر علامت الحزبی در آخر مضرات مثل انما بخیر انما سقوط حرف علت شد تا از
 یَدُ عُوْتَدُ عُوْتَدُ عُوْتَدُ عُوْتَدُ اِنْ یُدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ نُدْعُ
 شدند مثبته با غیره فرق ندارند مجرّمه هَذَا اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ
 اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ
 اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُ
 است مجرّمه هَذَا میباشند اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ
 اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ اِنْ یُدْعُ
 تَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ نُدْعُ نزهت فرقی ندارند لیکن در مجرّمه تقدیراً عمل
 میکنند زیرا که الف قابل اعراب نیست اُدْعُ در اصل مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی و مَدَّیْجِی
 مخاطب معلوم بود از پس هَمْز و صلی منصومه در اولش در آوردند آخرش اِدْفَقُ کردند و
 علامت الوقفی در آخر مضرات مثل انما بخیر اِدْفَقُ مؤنثه مخاطبه سقوط حرف علت
 شد تا از تَدْعُ عُوْتَدُ اُدْعُ شد دیگر تشبیه و جمع و غیره قیاس است مجرّمه آن که
 اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ اُدْعُ
 نون تا کید تقویه با متصل شد و او محذوفه را پس عود نمود یعنی بر فتحه شد و نون تا کید

تصغیر مدعی است مدعی اسم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم
واحد مصغر سازند که در ذنب سومی اصلش که اصلش مدعی بود حرف اول را حرکت
ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای علامت تصغیر در
آوردند حرفن که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از مدعی گشت
مدعی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مدعی گشت مدعی
شد مدعی مدعیان مدعی مدعی مدعی را نیز از فعل مضارع مطلق بنا
کردند حرف مضارعت را حذف کردند بجای او هم کسوره در او ش در آه دند ما
قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت لمینه آوردند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مدعی شد بعد و او واقع شد بموضع چهارم
ما قبل او ضم نبود آن را در اینجا بدل کردند تا از مدعی گشت مدعی شد
بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مدعی گشت مدعی
شد قیاس بر وزن ست تکرار بجای نیست مجموعه هذا مدعی مدعیان مدعی
مدعی مدعیان را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف
کردند بجای او هم کسوره در او ش در آه دند ثالت و رابع را حرکت فتحه دادند در
آخرش آئی متحرکه نمونه از برای علامت آلت وسطی در آه دند تا از فعل مضارع مطلق

گشت **مَدَّ عَوْثًا** شد بجهه **وَاو** متحرک ماقبلش مفتوح آن **وَاو** را به الف بدل کردند
تا از **مَدَّ عَوْثًا** گشت **مَدَّ عَاثًا** شد **مَدَّ عَاثَانِ** **مَدَّ عَاثَيْنِ** هر دو تشبیه
مَدَّ عَاثًا است **الو** که هملش **مَدَّ عَوْثًا** بود در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
در حالت رفع **الو** **مَدَّ** اِی جمع تکبیر **مَدَّ عَاثًا** است **مَدَّ عَاثًا** اسم واحد کبیر بود **الو**
رد کردند بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَوْثًا** بود کسرویم را به فتح بدل کردند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند سوم **جَا** الف **الو** **مَدَّ** اِی عمو شد بجهه **وَاو** متحرک ماقبلش
کسور آن **وَاو** را بیا بدل کردند تا از **مَدَّ اِی عَوْثًا** گشت **مَدَّ اِی عَوْثًا** شد بجهه ضم بر
یا ثقیل بود آن را انداختند پس به عوض حرکت یا تونین در آوردند **الو** تا از **مَدَّ اِی عَوْثًا**
گشت **مَدَّ اِی عَوْثًا** شد **مَدَّ اِی عَوْثًا** تعنیر **مَدَّ عَاثًا** است **مَدَّ عَاثًا** اسم واحد کبیر بود
الو که هملش **مَدَّ عَوْثًا** بود در حین اول را حرکت ضم دادند ثانی ساکن را حرکت فتح
دادند **الو** **مَدَّ اِی عَوْثًا** شد بجهه **وَاو** متحرک ماقبلش کسور **الو** **مَدَّ اِی عَوْثًا** شد **مَدَّ عَاثًا**
مَدَّ عَاثَانِ مکذّب **مَدَّ اِی عَوْثًا** **مَدَّ عَاثًا** را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند
حرف مضارعت **لُ** حذف کردند **الو** **مَدَّ عَاثًا** شد بجهه **وَاو** واقع شد بعد از الف
زائده **الو** **مَدَّ عَاثًا** شد **مَدَّ عَاثًا** **مَدَّ عَاثَانِ** هر دو تشبیه **مَدَّ عَاثًا** است
مَدَّ عَاثًا اسم واحد بود **آه** **مَدَّ** اِی جمع تکبیر **مَدَّ عَاثًا** است **مَدَّ عَاثًا** اسم واحد
بدر چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند رد کردند بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَاثًا**
بود کسرویم را بفتح بدل کردند **الو** مضارعه **مَدَّ اِی عَوْثًا** **مَدَّ اِی عَوْثًا** الف ساکن

ما قبلش کسور آن الف را بیابا بدل کردند تا از هذه النقش گشت مَدَّ لِعِيُونُ شَدَّ
 بعده فَاوْ يَابِهِمْ آیدند نخستین حرف ایشان ساکن الِوَمَدَّ اِعْمَى شَدَّ مَدَّ لِعِيُونُ شَدَّ
 القیاس است مَدَّ عَاءٌ مَدَّ عَاءٌ اِنْ مَدَّ اِعْمَى مَدَّ لِعِيُونُ اَدْعَى از فعل مضارع
 معلوم بنا کردند حرف مضارعت را غایت کردند بجای او همزه مفتوحه تفضیلیه در
 آورند تا اَدْعُوْ شَدَّ بعده و او چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه نبود آن را بیابا بدل کردند
 تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعَى شَدَّ بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یار را با الف بدل
 کردند تا از اَدْعَى گشت اَدْعَى شَدَّ اَدْعِيَانِ اَدْعِيَانِ هر دو تشبیه اَدْعَى است
 اَدْعَى اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند و کردند بر وی
 هلسش که هلسش اَدْعُوْ بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع
 تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعُوَانِ اَدْعُوَانِ شَدَّ بعده و او چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه
 نبود آن را بیابا بدل کردند تا از اَدْعُوَانِ اَدْعُوَانِ گشتند اَدْعِيَانِ اَدْعِيَانِ
 شدند اَدْعُوَانِ اَدْعِيَانِ هر دو جمعی مذکور اسم اَدْعَى است الِوَاوِ اَدْعَى جمع تکبیر
 اَدْعَى است اَدْعَى اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکبیر سازند
 زد کردند بر وی هلسش که هلسش اَدْعُوْ بود حرف اولی بر حالت خود بان گداشتند ثانی
 ساکن را حرکت فتح دادند آه اَدْعُوْ شَدَّ بعده و او متحرک ما قبلش کسور آن را بیابا بدل
 کردند تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعَى شَدَّ بعده حرکت یار از انداختند پس بعضی حرکت
 یا تنوین دادند و این تنوین عوضی است الِوَاوِ اَدْعَى شَدَّ لِعِيُونِ اَدْعَى است

اذعی اسم واحد مکبر بود الخ مجرور به اذعی اذعیان اذعون اذراع اذیع دخی
 در اصل اذعی بود اذعی اسم واحد مذکر بد چون خواستند که اسم واحد مذکر را کم واحد
 مؤنث سازند که مذکور است اذعی که صفتش اذعی بود همزه را حذف کردند تا بی ساکن
 را حرکت ضمه دادند با سکون عین کلمه ضمه و اذرا بفتح بدل کردند در آخرش الف مقصومه
 از برای علامت اسم تفضیل مؤنث ساد در مذکر تا اذعی گشت دخی شد بعد و اذرا بیا بدل
 کردند تا اذعی گشت دخی شد دعیان دعیان هر دو تثنیه دخی است دعی اسم
 واحد مؤنث بود الخ در آخرش الف از برای علامت تثنیه در حالت رفع و یا بیا در حالتی نصب جبر و
 نون مکسره عوض از حرکت رفعی مفروده آخرش در آوردند بعد انتقاد الساکنین شد بیان
 الفین در حالت رفع و میان الف و ی در حالتی نصب جبر الف ایایی مقصومه بدل کردند تا اذعی
 گشت دعیان شد در حالت رفع و یا ی یکنین شد در حالتی نصب جبر بعد یا متحرک
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یا و را بما قبل دادند یا در یا ادغام کردند تا اذعیان
 دعیان گشتند دعیان دعیان شدند دعیان جمع مؤنث سالم دخی است الخ
 بعد انتقاد الساکنین شد میان الفین الف اولی را بیایی مقصومه بدل کردند تا اذعی
 گشت دعیان شد بعد یا متحرک قبلش حرف صحیح ساکن الخ دعیان شد دخی جمع
 تکمیل دخی است دخی اسم واحد مؤنث بد چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع
 تکمیل سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن تا بی ساکن را حرکت فتحه دادند فتوحا
 را بضمه بدل کردند الف مقصومه را حذف کردند تا اذعی گشت دخی شد بعد یا متحرک

با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دعوی گشت دعوی شد و دعوی در اصل
 بود و دعوی اسم خاصه مکبره بود چون الم و دعوی شد مجرّمه هذا دعوی زعیبان دعویا دعوی
 دعوی باب هم از ناقص یا ای تیا س بر ضربت تضررت آمده است چون می یوزفی
 رومیا الی تیر انداختن فهو رام و سرفی یوزفی رومیا فذل امر می کم یوزم کم یوزم
 لا یوزمی لا یوزمی کن یوزمی کن یوزمی الی یوزم الی یوزم الا امر منه امر و النعی
 عنه لا یوزم لا یوزم انظر منه مر می و الاله منه مر می و مر ما تا
 و مر ما و الجمع منهما امر ام و مر ای و انقل تفضیل منه امر می و الموندت منه
 ترمی و الجمع منهما امر ام و سرفی مر می را از فعل مضارع مطلق بنا کردند و حرف
 مضارعت را حذف کردند بجای او میم مفعول در آوردند ما قبل آخر افتحه دادند زیرا
 که گفته شد بیت

یُفَعِّلُ مَفْعِلٌ اسْتِ الْاَزْنا قِصْ اے کمال
 غیر از یُفَعِّلُ مَفْعِلٌ اسْتِ الا که باشد

از مثال دور آخرش تنوین ممکن در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت موزمی شد
 ضممه بر یا تفعل بود انداختند جده التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند و تنوین را بما قبل دادند موزمی شد با سجع ناقص ای قیاس بظلم یعلمون ما
 چون سرفی یوزفی امر ضمنا الرضی نوشنود شدن فهو راض و سرفی یوزفی امر ضمنا
 فذل امر ضمنی کم یوزم کم یوزم لا یوزفی لا یوزفی کن یوزفی کن یوزفی

لِيُرَضَ لِيُرَضَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضٌ وَالنَهْيُ مِنْهُ لَا تُرَضُ لَا تُرَضُ الْإِظْنُ مِنْهُ مِنْ فِعْلٍ
 وَالْأَلْتَمَنْهُ مِنْ مَعَى وَهَرَضًا لَا وَهَرَضًا عَوَّجًا وَجَمْعُ مِنْهُمَا أَرْضٌ مِنْ أَرْضِي وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ
 أَرْضِي الْمَوْنَةُ مِنْهُ مُرَضِيٌّ وَجَمْعُ مِنْهُمَا أَرْضٌ وَرَضِيٌّ بَابُ جِهَامٍ نَبْرُقِيَّاسُ بِرَعْلَمٍ
 تَعْلِيمٌ هَلُمَّ أَمَّهُ اسْتِجْرَانٌ حَيْشِي حَيْشِي أَحْشِي أَحْشِي تَرِيدُ نَهْرًا شَيْخًا وَحَيْشِي حَيْشِي أَحْشِي
 فَذَلِكَ حَيْشِي لَمْ يُحْشَ لَمْ يُحْشَ لَا يُحْشِي لَا يُحْشِي لَنْ يُحْشِيَ لَنْ يُحْشِيَ لَنْ يُحْشِيَ لَنْ يُحْشِيَ لَنْ يُحْشِيَ
 أَحْشَى وَالنَهْيُ مِنْهُ لَا تُحْشَى لَا تُحْشَى وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُحْشِيٌّ وَالْأَلْتَمَنْهُ مِنْهُ مُحْشِيٌّ
 وَحُشِيٌّ وَحُشِيٌّ عَوَّجًا وَجَمْعُ مِنْهُمَا حُشِيٌّ وَحُشِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ أَحْشِيٌّ وَالْمَوْنَةُ
 مِنْهُ حُشِيٌّ وَجَمْعُ مِنْهُمَا أَحْشِيٌّ وَحُشِيٌّ بَابُ تَجْمِيمٍ نَاتِقُ يَأِي تِيَّاسُ بِرَيْتِخٍ مَيْخٌ وَمَنْعَا
 أَمَّهُ سَتٌّ حِينَ رَعَى يَرْعِي رَعِيًّا وَرِعَايَةٌ الرَعَى وَالرِعَايَةُ حِرَالِيَّةٌ وَنَهْرٌ نَهْرٌ
 نَهْرًا عَرَبِيٌّ يَرْعِي رَعِيًّا وَرِعَايَةٌ فَذَلِكَ قَرَبِيٌّ لَمْ يَرْعَ لَمْ يَرْعَ لَا يَرْعِي لَا
 يَرْعِي لَنْ يَرْعِيَ لَنْ يَرْعِيَ لِيَرْعَ لِيَرْعَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضٌ وَالنَهْيُ مِنْهُ لَا تُرْعَ
 لَا تُرْعَ وَالظَّرْفُ مِنْهُ قَرَعِيٌّ وَالْأَلْتَمَنْهُ مِنْهُ قَرَعِيٌّ وَهَرَضًا عَوَّجًا وَجَمْعُ
 مِنْهُمَا قَرَعِيٌّ وَقَرَعِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ أَرَعِيٌّ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ قَرَعِيٌّ وَجَمْعُ
 مِنْهُمَا أَرَعِيٌّ وَقَرَعِيٌّ بَابُ شَمِّهِمْ أَرَأَيْتَ نَاتِقُ أَوَى نِيَّاسُ بِرَشْرَتٍ لَيْشْرَتٍ شَرَفًا أَمَّهُ
 اسْتِجْرَانٌ حِينَ رَحُوَ يَرْحُو رَحْوًا وَرَحْوَةٌ الرَّحْوَةُ شَرَتْ شَدَنٌ نَهْرٌ حَرِيٌّ لَمْ يَرْحَمْ
 لَا يَرْحَمُ لَنْ يَرْحَمَ لِيَرْحَمْ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْمَتْ وَالنَهْيُ مِنْهُ لَا تُرْحَمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 قَرَحِيٌّ وَجَمْعُ مِنْهُمَا قَرَحِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ قَرَحِيٌّ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ قَرَحِيٌّ وَجَمْعُ مِنْهُمَا

اخراج و غنی۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طالبان با تمکین و علماء اسخین را معلوم باد اگر چه مرتبہ بندہ نہ اینست کہ
 در خصوص صحت کلام کتاب یا غلطی آن اشاره کند ولیکن بمقتار حسن اخلاق بزرگان
 که چشم از عوالب زیر دستان می‌پوشند و در افتخاری جرائم کترین نکوشند در حضور می‌گویم
 که کتاب صرف میر تقی ازین در اکثر اعلاها و صیغها بسیار غلطی داشت و نسخه ناضل
 مرحوم ملا دلی محمد اخذ صاحب اگر چه صحیح بود مگر به سبب طوالت منقض به ملالت گردید و
 بآن نسخه صرف میرزایاب هم بود لذا بحکم ضرورت این خادم علماء احمد عبدالرزاق
 با قلت بضاعت خود در وقت کوتاه تعمیم نمودم از اخلاق محموده بزرگان چنین توقع دارم
 که اگر خطا یا نقصان به بیند آن را اصلاح نموده و این منقرا بدعای خیر مرحمت
 فرمایند زیرا که انسان از سهو و خطا خالی نیست۔ ۱۳۳۱ هـ

اللهم اغفر لکاتبه و صحفه و مؤلفه و قاریه و الیومهم و جمیع المؤمنین و
 المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و المنعم و الاموات و صلی الله
 تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین۔ علی عبدالرزاق حرم
 یطلب من

الْمَلِئِکَةُ الْقَاتِلَاتُ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۶۶۴۹۳